ترجمه: باستانی پاریزی

بقلم

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

وزیر فرهنگ هند

مقدمه

بقلم: آقای پروفسور سعید نفیسی

ترجمه : باستانی پاریزی

مقدمه

بقلم : جناب آقای پرفسور سعید نفیسی

در تاریخ علم و معرفت بارها دیده شده است که آدمی‌زادگان روزی درمشکلی فرورفته‌اند و شبهتی را برخود راه داده‌اند. قرنها هرچه کوشیده‌اند ازآن بیرون آیند جزآنکه تاری دیگر بر روی تار تنیده باشند ومشکلی دیگر بر مشکل افزوده باشندکاری از پیش نبرده‌اند. هرتوجهی که درین راه کرده‌اند ناروا و نادرست بوده‌است. قرنها بدین منوال گذشته و شبهات گوناگون چون پوست بر پوست روییده و حقیقت را در میان آن قشرهای سالیانی از دیدگان مستور کرده است .

روزی ناگهان دانشمندی بزرگ بنیروی دانش‌وفراست‌وروشن-بینی بادیدگان شکافندهٔ خردو بینش‌خویش بدان حقیقتی که قرنهادرحجاب بوده‌است پی‌برده وبارقه‌ای‌از فکرتوانای‌خویش برآن تابیده‌وحقیقت روشن را ازپشت‌پرده ظلمانی بیرون‌کشیده است. بهترین شاهدآشکار بحث بسیارجالب و بسیارعالمانه‌ایست‌که ترجمهٔ آن درین صفحات‌بدست خوانندگانست. از روزی که در مصحف شریف ذکری از ذوالقرنین رفته است همهٔ مفسرین و مورخین و دانایان اسلام در تحقیق عصرو زمان و شخصیت‌کسی‌که در قرآن بدان‌اشارت رفته است‌بحث‌ها‌کرده وکاوشها پیش‌گرفته ورنجهای جانکاه برخویشتن هموارکرده‌اند.

آنچه در این راه‌گفته ونوشته‌اند جزآنکه مشکل بر مشکل

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد — وزیر فرهنگ هند

بسم الله الرحمن الرحیم

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

بقلم : سید نظیر حسین

(وابسته مطبوعاتی سفارت کبرای هند در ایران)

سالها در کعبه و بتخانه مینالد حیات

تاز بزم عشق یك دانای راز آید برون

حضرت مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۸۸۸ میلادی در سرزمین مکه ازیك خانواده روشن فکر بدنیا آمد چنانکه خودش در « تذکره » (این « تذکره » کتابی است در شرح حال مولانا آزاد که خودشان در سال ۱۳۳۵ هجری درزندان نوشته بودند) میفرمایند :- ازطرف نیاکان میهن من دهلی است و ازطرف مادروطن بنده سرزمین مطهر طیبه ودارالحجرة سیدالکونین وشهرستان نبوت ووحی میباشد یعنی آن سرزمینی که قبله عبادت گزاران عشق و کعبه نیازمندان شوق بشمار است ، مولد و منشاء طفولیت من «وادی غیرذی زرع» عندالبیت الحرام یعنی مکه معظمه زادالله شرفاً و کرامته محله قدوه متصل بباب السلام بوده است»

حضرت مولانا درسن هشت سالگی فوق العاده ذکی وهوشمند بود وبقول سعدی ،

بالای سرش ز هوشمندی — میتافت ستارهٔ بلندی

بیفزاید و خارراه محققان شود نتیجه‌ای نبخشیده‌است. سالها بود که چه در ایران وچه در کشورهای دیگر اسلامی ذوالقرنین راهمان اسکندر مقدونی می‌پنداشتند و کسی در صدد نشده بود با قراین و جهات دیگر تطبیق کند و حقیقت را بجوید و عرضه دارد.

این مشکل هزاروانندساله‌را اخیرا دانشمند نامی جناب علامه ابوالکلام آزاد وزیر معارف دانشور هندوستان بدین خوبی که درین رساله آشکارست حل کرده و بدین‌وسیله‌خدمت شایانی بمعارف اسلامی کرده است. چیزیکه برسپاس گزاری ایرانیان میفزاید اینست که بادلایل متقن و تردید ناپذیر ثابت کرده‌است که مراد قرآن شریف‌ازذوالقرنین کورش بزرك شاهنشاه نامی هخامنشی است. این فخررا امروز باکمال سربلندی میتوان برمفاخر دیگر ایران افزود که قرآن شریف مداح شاهنشاه بزرك ایرانست و این نعمت علمی و ادبی را مدیون بمولانا ابواکلام آزادیم. اینست که من از سوی‌جامعهٔ علمی و ادبی ایران ازین دانشمند بزرگوار در برابر این خدمت شایانی که بایران‌و ایرانی کرده است صمیمانه سپاس‌گزارم و بقای وجودعزیز او را از یزدان بزرك درخواست میکنم

تهران ۱۰ تیرماه ۱۳۳۰

بود که با مخالفت شدید صدای احتجاج برضد مرحوم گاندی بلند کرد
و حقیقت اینست که در سالهای اول قرن بیستم کسی که اول مرتبه در
راه آزادی هند ندای استقلال را بلند کرد مولانا آزاد بود از این لحاظ
مولانا را « امام انقلاب » میخوانند واین لقب در مورد وی کاملا
صدق میکند

اراء مشاهرین در بارهٔ مقام حضرت مولانا

پروفسور معروف انگلیسی ولفرید اسمیت در کتاب خود « اسلام جدید
در هند » حضرت مولانا آزاد را پیشوای بزرك جنبش ثانی مسلمین گفته است.
یك مصنف دیگر معروف انگلیس جان گنتر در کتاب معروف خود موسوم به
« درون آسیا » که شرحی در بارهٔ کنگره ملی هندوستان مینویسد مولانا را
بمنزله روح کنگره و پیشوای عالیمقام روحانی خوانده است علامه سید
سلیمان ندوی شاگرد رشید علامه شبلی نعمانی هندی مرحوم مؤلف کتاب
معروف شعرالعجم نوشته است که در شرح حال زندگانی مولانا
ابوالکلام آزاد ذهن من بیاد ابن تیمیه وابن قیم الجوزیه وشمس الائمه
آوری و امیه بن عبدالعزیز اندلسی و امام غزالی وصدوق ابن بابویه
وشیخ مفید می افتد -

پاندت جواهر لعل نهرو نخست وزیر هند خصایص مولانا را
یك یك بیاد میاورد ومیفرماید که هروقت مولانا را میبینم بیاد مؤلفین
دائرة المعارف فرانسوی که قبل از انقلاب درآنجا بودند میافتم ودر
مشورت امور مهمة دانش و تدبیر وفهم وفراست مولانا فوق العاده قوی
و نیرومند است -

مولانا در همان سن درس نظامیه را در جامعه اظهر قاهره شروع کرد و دورهٔ ده ساله را در مدت چهار سال بانجام رسانید و در سن چهارده سالگی بعنوان مدیر مسئول روزنامه «لسان الصدق» را اداره میکرد . زمانیکه مولانا ۱۶ ساله بـود شخصیت وی از شخصیت های برجسته سیاسی هندوستان بشمار می‌رفت ـ در کتاب «قول فیصل» که از تألیفات مولانا است میفرمایدکه بهترین سالهای زندگانی خودم یعنی روزهای شباب رافدای آن عشق کردم که برای جدوجهد استقلال هندوستان دردل می‌پروردم. درآن موقع وجودحضرت مولانا برای حکومت انگلیس در هندوستان خیلی خطرناك شد و مولانا برای اولین مرتبه محبوس شدند سن مولانا درآنوقت ۲۶ سال بود ، هنگامیکه مولانا از حبس بیرون آمد فداکاریهای وی هرروز بیشتر میشد وطولی نکشید که در سال ۱۹۲۳ میلادی ریاست کنگره ملی‌را بدست گرفت در آن موقع سن وی ۳٤ سال بود ـ در تاریخ کنگره ملی‌هندوستان وجود مولانا بی‌نظیر است زیرا هیچ کس غیر ازمولانا در سن ۳٤ سالگی نتوانسته رئیس کنگره بشود ـ

مولانا در سن ۲٤ سالگی مجله هفتگی «الهلال» را منتشر ساخت وسه سال بعد تفسیری بر قرآن کریم نوشت ـ تمام علمای هند این تفسیر را بنظر حیرت وتحسین نگریسته ومولانا را باکثریت آراء «امام الهند» گفتند .

امام انقلاب

در سال ۱۹۱٤ میلادی درجنك اول بین‌المللی مهاتما گاندی پشتیبان انگلیسها بود و درمساعی جنك بآنها کمك میکرد و مولانا

خواهدشد و درعین حال جماعت متعصب هندو مهاسبها (۱) برای مسلمانهای جزو هندوستان خطر بزرگی ایجاد خواهد کرد ولی خلاصه این تقسیم درهر صورت بضرر مسلمانها تمام خواهد شد مولانا با کمال صمیمیت عقیده داشت و میگفت که برای مسلمانان هند ازهر حیث راه مفید و دانشمندانه اینست که با تمام قوت و صمیمیت درکنگره ملی هند شرکت کنند - مولانا موصوف در سال ۱۹٤۰ میلادی دوباره رئیس کنگره بوددر آن موقع بیاناتی ایراد فرمودو گفت که من راجع به این مسئله سی سال قبل فکر کرده بودم که آیا مسلمانان هند درکنگره ملی هند که یك جماعت بی طرف هست شرکت کنند یا خیر و در این صورت آتیه مسلمانها درهندوستان درخشان است یا خیر ؟ و آیا ما مسلمین هندی در دل خود اعتماد و حوصله داشته باشیم یاشك و بی اعتمادی را راه بدهیم . من هرچند اندیشه کرد دلم هیچگاه حاضر نشد که شك و بی اعتمادی را قبول کنم حتی تصور این حال در من ممکن نبود وهمین طور برای مسلمانیکه تعلیمات اسلامی را فراموش نکرده باشدجای شك و تردید ندیدم چنانکه مولانا در طی بیانات مذکوردر بالا فرمود- امروز هم اگر مسلمان عینك تعصب از چشم بردارد و عاقلانه ملاحظه کند خواهد دید که برای او جز این راه عمل راه دیگری نیست یعنی این که در جماعت بزرك کنگره نفوذ خود را بیشتر کند .

نظریه زعماء مسلم لیك

زعمای مسلم لیك که طرفداران تقسیم هند بودند چرا بدلائل مولانا

(۱) (جماعت هندوها متعصب)

ونتیجهٔ برای مسلمانها هیچ خطر وترسی نخواهد بود —

نظر مولانا در ضد تقسیم هند

مولانا آزاد عقیده داشت که تقسیم هندوستان بعلت اینکه هندوها در اکثریت هستند مسلمانها را مغلوب وغلام خواهد کرد ودر نتیجه اسلام در خطر خواهدبود خالی ازحقیقت است.و اینکه‌میگویند «اسلام در خطر است» تبلیغات انگلیسها است تا راه تفرقه بین‌هند ومسلمان بازباشد وسیاست استعماری واستثماری انگلیسهادرهندوستان باقی‌بماند — و مولانامیگفت اول اینکه مسلمانها پیروان‌اسلام هستند وروایات وتاریخ بزرگ دارند برای‌شان هیچ خطری نیست دوم‌اینکه از ۱۱ ایالت هندوستان ۵ ایالت که عبارت است از(۱) بلوچستان (۲) استان شمال‌وغرب (۳) سند (٤) پنجاب (٥) بنگال در اختیار مسلمانها خواهد ماند سوم اینکه اگر هندوها در سراسر هندوستان زیاده از زیاد ۲۰۰ میلیون جمعیت دارند مسلمانها نیز ۱۰۰ میلیون هستند و این جمعیت بزرگ را هیچ گاه نمی‌شود گفت که در اقلیت هست وآتیه این جمعیت در خطر خواهدبود چهارم اینکه از لحاظ اکثریت اگر دو استان بزرگ و مهم که عبارت است از بمبئی ومدارس دردست هندوها میماند دواستان بزرگ و مهم بنگال‌وپنجاب در اختیار مسلمانها هم خواهد بود پنجم اینکه اگر هندوستان تقسیم نشود نفوذ اسلامی در سراسر کشور هندوستان باقی میماند و اگر هندوستان بدو قسمت تقسیم بشود پوشیده نماند که نفوذ اسلامی در یك قسمت هندوستان که در اختیار هندوها خواهد بود ظاهرا ضعیف

خطراتی که حالا شمارا در پنجه خونین خودگرفته است این همان خطر است که من قبلا شمارا از آن اخطار میکردم و شما فکر میکردیدکه شاید من دوست شما نیستم و بطرف خطر میبرم.

این اشتباه بزرك بود زیرا آنچه خطر نبود شما اورا خطر میدانستید و آنچه واقعا خطربود اوراخالی از خطر میگفتیدودرخیال خطر بیجا از راه راست دورافتاده بودید.

عقیده مولانا در باره مسلم و تخلیه هند

چون مسلمانها بعد از قیام پاکستان بنام « هجرت » از هند رفتند مولانا باکمال جرات و جوانمردی جلوآمد و مسلمانهارا دلجوئی کرد وعمل هجرت را نتیجه بداندیشی جبن وبددلی تعبیر کردوگفت : این فرارکه شما بنام مقدس هجرت اختیارکردیداگر با دقت و عا لانه نگاه کنید خواهید دید که سراسر غلط است . شما میدانید دهلی آن شهریست که باخون و استخوان شما بنا شده است این رابااین آسانی چرا از دست میدهید شما فراموش نکنیدکه دیروز قافله شما درهمین دهلی در کنار رود بار جمنا وضو گرفث ولی حیف است کـه شما امروز جرات وحوصله دیروز را از دست دادید و بادست و پـای لرزان و باچهره زرد فریاد میکشید که در هندوستان زندگی تلخ و دشوار شده و اصلا نمیشود در اینجا زندگانی کرد ، این نقش و نگار زیبا که در ساختمانهای فلک‌سای هندوستان بکمال لطافت جلوه میدهد یادگار اسلاف شما است این یادگارهای بی‌نظیر و بناهای زیبا را

گوش هوش فرانداداند؟ بدوعلت بود اول اینکه طرفداران تقسیم هند تربیت یافتگان و پروردهٔ انگلیسها بودند ثانیاً اینکه بیشتر آنها از اصل تعلیمات اسلامی بی بهره بودندو نتوانستند روح این تعلیمات رادرك کنند . ثالثا اینکه سرمایه دار و ملاك بودند و نمیخواستند که در کنگره بیایند وبرعلیه دولت انگلیس جنك کنند نتیجه این شد که انگلیسها با کمال زرنگی وفتنه جوئی آنها را درمقابل مولانا آماده کردند وپشتیبانی مینمودند وبوسیله آنها عموم مسلمانان را مسموم کردند وازراه بدرکردند مسلمانها غافل ازینکه چه خواهدشد از کنگره های هندوستان خارج و جزو مسلم لیك شدند وقتیکه عموم مسلمانها از مولانا روگردان شدند تمام فداکاری های این پیشوای بزرك چه از مال و متاع و چه از صعوبت و سختیهای روزگار که در تاریخ هند بی نظیر است همه را فراموش کردندو این مرد بزرك را هدف لعن و نفرین وشتم قراردادند حتی فحش وبدگوئی و دشنام را جایز شمردند چنانکه خود جناب مولانا بعد از تقسیم هند درطی خطبه مذهبی در مسجد جامع دهلی از روش مسلمانها گله کردند و این طور فرمودند:

«ای برادران اسلام شما یاد داریدوقتیکه من شمارا صدا کردم زبانم را بریدید وقتیکه من در حق شما قلم برداشتم دستم را قطع کردید . در سالهای گذشته سیاست شما ناخردمندانه وغلط بود وشما در خطر بزرك بودید درآن موقع شما را تکان دادم که بیدار شوید ولی شما از فکر عدم تجزیه هند پیروی نکردید و بلکه راه عناد و انکار پیمودید .

است میدانیم . ما مسلمانان ذخائر خویش را با خود همراه آورده‌ایم.
وهند نیز سرشار از فرهنگ ذیقیمت موروثی خود بود ،

آنچه که هند بیش از هرچیز لازم داشت یعنی ذیقیمت ترین تحف خزائن اسلام راکه همانا پیام دموکراسی و تساوی بشر باشد باو دادیم .

«از آن‌روز تاکنون یازده قرن متمادی میگذرد . اسلام نیز چون مذهب هندو امروزه دراین سرزمین حق و ادعائی دارد.

«یازده قرن تاریخ مشترک هندرا با توفیق‌های مشترک ما در آمیخته و جمع مارا بصورت یك ملیت مشترك قالب ریزی کرده است.
این اعمال را بظاهر و تصنعی نمیتوان انجام داد.»

***

جای نهایت تاسف است که مسلمانان هند به صدای دور اندیش این پیشوای بزرك هندگوش فراندادند - اگر هند تقسیم نشده بود برای‌مسلمانان آنکشور نیز جای تشویش و نگرانی وجود نداشت وباضافه به‌نفوذ اسلامی در اقلیم بزرك‌فعلی‌هند نیز امکان ضرر نه بود.

مطمئن هستم هرگاه مورخین آتی نظریات سیاسی حضرت مولانا (که مخالف تقسیم‌هند بود) ومرحوم محمدعلی جناح (که‌موافق تقسیم هند بود) درکمال بیطرفی مورد بحث ودقت قرار دهند باین حقیقت بر میخورند که حق با حضرت مولانا بود ولاغیر - شعرذیل از حکیم صدرائی شیرازی از هرحیث مناسب باحال و شخصیت این امام‌الهند می باشد -

کم لذتم و قیمتم افزون زشمار است

گوئی ثمر پیشتر از باغ وجودم

سیدنظیر حسین (ع)

بخاطر بیاورید و پای فرار را بلرزانید و وارث و محافظ اینها باشید اگر دلهای شما برای فرار خاطر نباشد هیچ طاقتی در دنیا نیست که شما را مجبور بفرار کند مولانا در تعلیمات اسلامی توضیح داد و گفت که خوف و هراس دردل مسلمان نباید باشد و اگر هست بیجا هست مسلمان و دون همتی حرفهای متضاد هستند و باهم رابطه ندارند مسلمان فی الحقیقه اگر مومن باشد ترس و طمع از او دور است و ممکن نیست که مومن را ترس وطمع مغلوب میکند.

راجع به لیدرهای مسلم لیگ که پیروان خود رادرهندوستان گذاشتند و خودشان بپاکستان رفتند مولانا یادآور شد و گفت که شما از فرار وجدا شدن لیدر های خود متاثر و هراسان نشوید و از روگردانیدن آنها مایوس نباشید زنك وسواس را از صفحه دلهای خود بزدائید دل خود را جلوه گاه خدای متعال بسازید و یاد کنید که ۱۳۰۰ سال قبل بوسیله پیغمبر امی ص خود چه پیغامی بشماد داده است ان الذین قالوا ربنا ثم استقاموا فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون (ط)

نفوذ اسلامی در هند

حضرت مولانا درطی نطق درماه مارس ۱۹٤۰ هنگام ریاست کانگرس هند درباره خدمات اسلام بهند چنین گفتند:

« من مسلمانم و بایں میبالم سنن با شکوه سیزده قرن اسلام ارثی است که به رسیده . و مایل نیستم حتی کوچکترین جزء این میراث راازکف بدهم. تعالیم وتاریخ اسلام، صنعت و ادب وتمدن آن، ثروت و مکنت من است . وظیفه من جز حفظ آن چیزی نیست. من مانند یك فرد مسلمان علاقه معنوی و حقیقی بدین و فرهنك اسلام دارم و قادر نیستم هیچگونه مداخله و یاآنکه مخالفی با آنرا تحمل کنم . بدون ما، یعنی بدون پیروان اسلام ، ساختمان باشکوه هند ناقص میشود . ما خودرا یکی از عوامل ضروری که برای بنای هند لازم

در قرآن مجید (سوره کهف) ذکر شخصیت تاریخی بنام «ذوالقرنین» آمده واین آیات درباره او نازل شده است.

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ، قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا. إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا. فَأَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا. قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا. قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا. وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى. وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا. ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا. كَذَلِكَ. وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا. ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا. قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا. قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا. آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ. حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا. فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا. قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» — (۱۸ : ۸۲)
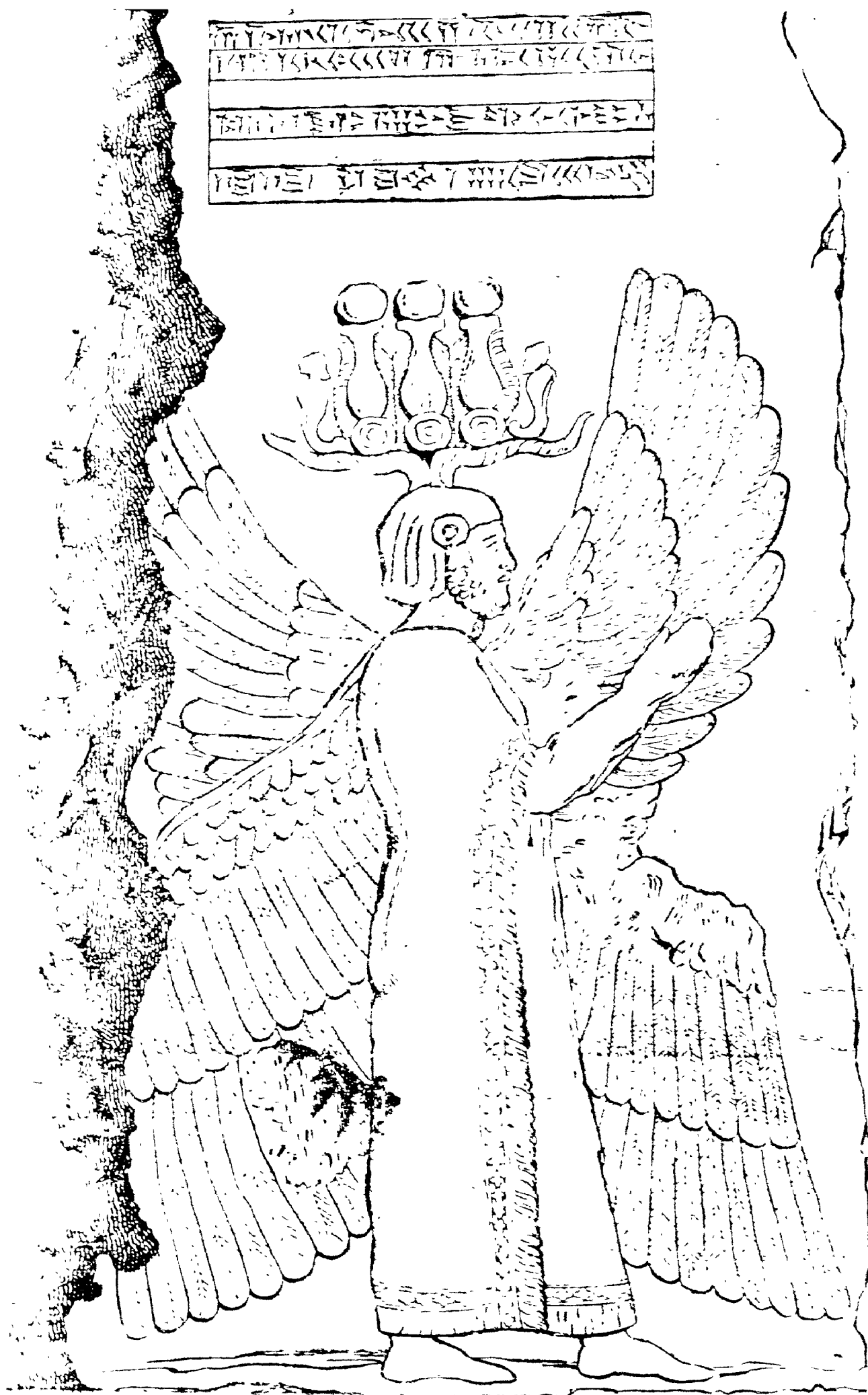
پاسارگاد ـ (مشهد مرغاب) حجاری بر جسته ـ کوروش کبیر

شأن نزول آیات

ظاهر آیات فوق گویای این معنی است که از حضرت رسول در باره ذوالقرنین پرسشی شده واین آیات در جواب سؤال فوق به حضرت نازل آمده است .

ترمذی و نسائی و امام احمد روایت می کنند که به اشارهٔ یهود ، یك نفر از قریش در باره بعض مطالب که یکی از آن ها ذوالقرنین بود از حضرت پرسید . این شخص که بوده وچه کرده است؟ .

قرطبی چنین نقل میکند : یهود بحضـرت گفتند : در باره پیعمبری که خداوند جز یك بار در تورات از او نام نیاورده است. بما خبری بازگوی» حضرت گفت کدام پیغمبر؟

گفتند «ذوالقرنین» ابن جریر طبری وابن کثیر و سیوطی نیز روایاتی برهمین نهج آورده ومورد تفسیر قرار داده اند.

مشخصاتی که در قرآن برای ذوالقرنین آمده است

از آیات فوق آنچه که در باب شخصیت ذوالقرنین مستفاد میشود حاوی نکات زیر است :

۱ ــ کسی که در باره او از حضرت رسول پرسش هائـی شده است قبلا به ذوالقرنین معروف بوده ، یعنی این نام یالقب را قرآن باو نداده ؛ کسانی که پرسیده اندخود این نام یالقب را براو نهاده اند، از اینجاست که در قرآن میآید و یسئلونك عن ذی القرنین یعنی از تو درباره ذوالقرنین می پرسند.

۲ـ خداوند کشوری رابکف کفایت اوسپرده ووسائل حکمرانی و سلطنت رابرای او فراهم ساخته است .

۳ ـ کار های عمده او عبارت است از سه جنك بزرك : اول درغرب تاآنجا که بحدمغرب رسیده است. وآنجاراهم که خورشید غروب میکند بچشم دیده است.

«از تو دربارهٔ ذوالقرنین می‌پرسند، بگو اکنون درباره او باشما سخن خواهم گفت، اورا در زمین پادشاهی دادیم و همه وسائل حکمروائی رابرایش فراهم کردیم، بدین وسیله تا آنجاراند که محل غروب خورشیداست وچنان مینماید که خورشید درچشمهٔ که آب تیره‌رنك دارد فرو میرود،در آنجا قومی یافت.

«باو گفتیم اکنون میتوانی درباره آنان به‌عذاب وستم رفتار کنی ویا اینکه برفتار نیکو گرائی. گفت کسیکه بیدادکرد زودخواهد بود که عذاب بیند وپس‌از آنکه بسوی‌خدارفت باز عذابی‌شدیددامنگیر اوست، اماکسیکه ایمان آورد ورفتار نیکوکرد سزای او نیك است و ازطرف خدای نیز در کار اوگشایشی حاصل.

«سپس باوسائلی که دراختیار او گذاشته‌ایم، تا بدانجا رفت که خورشید طلوع میکند وقومی درآنجا یافت که حتی وسیلهٔ نداشتند تا از گرمای آن خودرا حفظ کنند، بدین طریق بدانچه لازم بود او را آگاه کردیم.

«باز همچنان‌رفت تارسید بمحلی که میان دو دیوار عظیم بود ودر آنجا قومی یافت که‌زبان نمی فهمیدند، آن قوم گفتند یاذالقرنین یأجوج ومأجوج در این سرزمین دست برفساد و خرابکاری زده اند، پول و مال لازم در اختیار تو می‌نهیم تامیان ماوایشان سدی بناکنی. گفت خدای آنقدر به من توانائی داده که از مال شما بی نیازم فقط به نیروی بازو مرا یاری کنید تابین شما و آنها دیواری بپای کنیم. تخته‌های آهن بیاورید آنقدر که بتوان با آن دوکوه رابهم برآورد. پس گفت آنقدر درآن‌دمیدند تا همچو آتش گردید وبعد بکمك آب آن‌را بشکل مطلوب درآورده سدرا ساختند، که آن قوم- یأجوج و مأجوج – نمی‌توانستنداز آن بگذرند یادرآن رخنه ایجاد کنند.

«ذوالقرنین گفت این‌خواست رحمت‌خدا بود وچون خواست خدای فرا رسد، آن‌را ویران خواهد ساخت، خواست ووعده خدای حق است.» (۱۸ - ۸۲)

سرگردانی مفسرین و مورخین:

این شخصیت تاریخی که اعمال و رفتار او بدین نهج بیان گردید، شخصیت ذوالقرنین است، اما آیا این مرد تاریخ کیست و اهل کجاست ودر چه زمانی میزیسته است؟

اولین مطلبی که بخاطر مفسرین در این خصوص می رسد پیدا کردن اسم و لقب این شخص است ، زیرا تاریخ ؛ بشری که دارای شاخ باشد ندیده و پادشاه و حکمرانی بدین نام ولقب نشناخته و نشنیده است .

تفسیر های گوناگون در این خصوص نموده و گفته اند که در اینجا مقصود از «قرن» معنای ظاهری آن که «شاخ» است نبوده و بلکه قصد از آن زمان ومدت بوده واز اطلاق این کلمه نظر رساندن مدت سلطنت حاکم و پادشاه بوده است بدین معنی که چون پادشاهی مدت سلطنت و دولت او به دو برابر حد عادی رسیده از این نظر بدین لقب نامیده شده است و در طول مدت و اندازه این عهد نیز اختلاف است . جمعی مدت قرن راسی سال وقومی ۲۵ سال و برخی ده سال و اقوالی بدین مضمون گفته اند .

ابن جریر طبری (۱) اقوال اولیه در این خصوص را بطور کلی جمع آوری کرده ولی شخصیت خاصی را بیان ننموده وطرف را مشخص نساخته است.

فقط در کتاب خود بحث نموده که آیا ذوالقرنین پیغمبر بوده

(۱) ابوجعفر محمدبن جریر طبری در ۲۲٤ هجری در آمل متولد و در ۳۱۰ دربغداد درگذشت؛ برای جمع آوری اسناد تاریخ خود به شام و مصر وعراق وری نیز سفر کرده کتاب تاریخ او موسوم به «رسل والملوك» است . مترجم

دوم جنگ مشرق تا آنجا رسیده است که دیگر جز صحرائی خشك و بدون آبادی ندیده است و ساکنین آن نیز بدوی بوده اند .
کار سوم که شاهکار اوست رسیدن به تنگه ودره‌ای صعب‌العبور بوده که از ورای آن تنگه عده‌ای مرتبا بساکنین این منطقه هجوم میآورده‌اند وآنان را غارت میکرده اند .

ساکنین این منطقه قوم مزبور را «یأجوج و مأجوج» نامیده بودند ، قوم مذکور وحشی وبدون تربیت وفرهنك بوده‌اند.

٤ ــ سلطان (ذوالقرنین) در برابر هجوم این قوم سدی بنا کرده است .

٥ - سد مذکور نه تنها ازسنك وآجر بوده بلکه آهن وپولاد نیز درآن بکار رفته است وچنان عظیم وسدید بودکه از هجوم غارت- کنندگان جلوگیری کامل مینمود .

٦ ــ پادشاه عادل و رعیت نواز بوده و از خونریزی جلو - گیری کرده وقوم مغلوب را آزار نمیداده و قتل عام نمینموده است وقتی که به قوم مغرب استیلا پیدا کرد مغلوبین گمان کردند که مثل سایر فاتحین مورد شکنجه و بیداد قرار خواهند گرفت اما پادشاه چنین نکرد و گفت که نیکو کاران و رجال قوم از آسیب محفوظ خواهند بود و او کوشش خواهد کرد که به داد ودهش قلوب آنان را تسخیر کند .

٨ - بمال واندوخته دنیائی نیاز ندارد وحریص نیست و حتی مغلوبین خواستند برای بنای سد پولی فراهم وجمع کنند. ازگرفتن آن پول اباکرد وگفت خداوند مرا ازمال و اندوخته شما بی نیاز ساخته است فقط به نیروی بازوی خویش مرا همراهی کنید تا سدی آهنین در برابر دشمن بناکنیم.

دور نیست که پرسندگان مقصودشان عاجز کردن حضرت رسول در جواب بوده است و در این صورت مسلما از حالات کسی میپرسیدند که عرب بوده باشد والا جواب از حالات پادشاه یمن برای عرب کار آسانی است .

ببینیم آیا آنچه از خصائل و اعمال ذوالقرنین که درقرآن ذکر شده با حال پادشاهان حمیری و یمن صدق میکند یا نه ؟ قرآن میفرماید در شرق و غرب فتوحاتی کرده و سدی آهنین در برابر هجوم یأجوج و مأجوج ساخته است، تاکنون شهادت تاریخی درباره هیچ پادشاه حمیری نداریم که خیال فتوحات شرق وغرب رادرسر پرورانده وسد آهنین بجای نهاده باشد.

اینکه بعض پادشاهان یمن جلوی نامشان کلمه « ذو » بوده است نمیتوان برای آن اهمیتی قائل شد، همچنین توجه و تشبث بسد «مأرب» هم سودی نخواهد داشت زیرا جائی گفته نشده که این سد را برای مقابله با هجوم قومی ساخته و آهن در آن بکار برده باشند ، بعلاوه قرآن در جای دیگر نیز ازسد مأرب نام برده وهیچ شباهتی میان سد ذوالقرنین وسدمارب ازقرائن قرآن نمیتوان یافت.

جمعی از اصحاب نظر آمده اند و اسکندر مقدونی را بعلت فتوحات وغلبه او برشرق وغرب وشهرت حکومت اوذوالقرنین دانسته اند .

ظاهرا حکیم ابوعلی سینا اولین کسی است که باین نکته در «شفا» هنگامیکه از صفات و مناقب ارسطو صحبت میکند اشاره نموده و میگوید: ارسطو معلم اسکندر بوده که قرآن ازاو به ذوالقرنین یادکرده است . امام فخرالدین رازی نیز ابن سینا را در این رأی تأیید وطبق عادت خود ، اقوال خلاف این عقیده را رد میکند ، درصورتیکه اسکندر مقدونی در تمام عمر خود سدی که شهرت یابد بنا نکرده و بامغلوب نیز مهربان و دادگر نبوده است. تاریخ زندگی اسکندر مقدونی تمام و کمال ثبت گردیده وهیچ شباهتی میان احوال او و احوال ذوالقرنین نیست . بعلاوه دلیلی ندارد که اوراذوالقرنین بنامیم ! حتی امام محمدرازی هم بااینکه درایجاد وابتکار نکات ومطالب دستی دارد، ازاثبات این نکته عاجزمانده است

است یاغیر پیغمبر، بشر یافرشته وملك ؟

برخی در روایات اورا معاصر با ابراهیم علیه السلام دانسته اند « بخاری» او را از پیغمبران قدیم و قبل از حضرت ابراهیم (ع) می شمارد . دراین اواخر که بحث و انتقاد تاریخی وارد مرحلهٔ جدیدی شده است ذهن مورخین متوجه یمن گردید و گمان کردند که چون در روایات پادشاهان حمیری از « ذی المنار » و « ذی الاذار » نامی برده شده است بعید نیست که ذوالقرنین نیز ازاین دسته پادشاهان بوده باشد . عجب آنکه ابوریحان بیرونی(۱) در آثار الباقیه و ابن خلدون (۲) نیز باین نکته اشاره کرده اند ، این فرض ظاهرا فریبنده است ولی چون باشواهد منافات دارد نمی تواند مورد قبول واقع شود .

آنانکه از حضرت رسول درباب ذوالقرنین سئوال کرده اند یهود بوده اند، در اینجا دلیلی ندارد که یهود از احوال پادشاه یمن استفسار کنند. علاوه برآن در صورتیکه بخواهیم فرض کنیم که قریش ساکنین مکه ـ از طرف خود چنین سئوالی کرده اند باید گفت که خودشان بحد کفایت از احوال سلاطین حمیری اطلاع داشته اند و احتیاجی بدین کار نبوده است ودر صورتیکه چنین بود مسلما در روایات عرب و احادیث ونقل از صحابه وتابعین نیز اشاره ای میشد ، در صورتیکه ما چنین روایتی ندیده ایم .

---

(۱) - ابو ریحان بیرونی در ۳۶۲ هجری در خوارزم متولد ودر ٤٤٠ درغزنین درگذشت، کتب مهم او « آثار الباقیه عن القرون الخالیه » و « تحقیق ماللهند » والتفهیم فی صناعة التنجیم و قانون مسعودی است .

کتاب الهند او حاوی اطلاعات سود مندی از تاریخ قدیم هندوستان و آداب ورسوم مردم آن سرزمین ومذاهب مختلفه هنود است .

۲ ـ بسال ۷۳۲ درتونس بدنیا آمد، در ۷۸٤ به قاهره رفت و قاضی القضاه آن شهر شد، کتاب مهم او مقدمه ابن خلدون و تاریخ عمومی است . مترجم

شهرهایشان خراب وقومیت آنان متزلزل گردید، پیکرمقدسی که مورد تکریم آنها بود بدست بابلیان افتاد.

یهود از این واقعه بی اندازه غمگین شده‌و نمیدانستندچه‌وقت وچگونه و بدست چه‌کسی این شام شوم اسارت و بردگی سپری شده و سپیده دم آزادی و رفاه روی مینماید و قومیت آنان از نو زنده‌میگردد. از«سفر» مزبور تلویحاً چنین برمیآید که دران روزهای سیاه، دانیال پیغمبر ظهور مینماید و با پیش‌بینی‌ها وغیبگوئیهای‌عجیب خود بپادشاهان بابل نزدیك‌میشود.

سلاطین اورا بدربار خود راه داده گرامی‌داشتند و بالادست غیبگویان وساحرین نشاندند.

رؤیای دانیال که حاوی خبر آزادی یهود است در سال سوم سلطنت پادشاه «بیلیش‌فر» واقع شده و درباب هشتم این‌کتاب دراین خصوص‌گوید:«در سال سوم از جلوس پادشاه بیلیش فر، من درشهر «سوس‌هیرا» ازنواحی ایلام درکنار رود «اولائی» بودم، برای بار دوم رؤیائی بنظر من رسید، در این رؤیا دیدم که قوچی درکنار رود ایستاده ودوشاخ بلند دارد، این دوشاخ یکی بطرف پشت او خم‌شده بود،قوچ با دوشاخ خود غرب وشرق وجنوب‌را شخم میکرد ومیکند، هیچ حیوانی نبود دربرابراو ایستادگی کند، بنا براین هرچه‌میخواست میکرد. در همین حال‌که من در فکر انجام کار این قوچ بودم متوجه شدم که یك‌بزکوهی ازطرف مغرب در حالیکه زمین را با شاخ خود میکند پیش آمد،میان پیشانی این بز یك شاخ بزرك و عجیب کاملا پیدا بود. کم‌کم بزکوهی به‌قوچ‌دو شاخ «ذوالقرنین» نزدیك شد و سپس خشمناك بر او تاخت و در این حمله دو شاخ حریف شکست وقوچ ذوالقرنین در برابر او ازمقاومت عاجز ماند. کسی‌هم نبود که باو کمك کند.» (سفر دانیال ۸--۱)

مجملی از تاریخ یهود

درباره تصور شخصیت ذوالقرنین

در هر صورت مورخین نتیجه قانع کننده ای از بحث خود در این خصوص نداده اند، قدما که تحقیق نمیکردند و یا وسیله نداشتند، متأخرین نیز خواستند و کردند ولی نتیجه نگرفتند.

اگر به کعبهٔ مقصود نرسیدند نباید تعجب کرد، زیرا راهی که میرفتند به ترکستان بود!

در شواهد تصریح شده که سؤال از طرف یهود است، شایسته بود که محققین به آثار تاریخی و کتب و اسفار یهود مراجعه میکردند، تا ببینند آیا مطلبی توانند یافت که این گوشهٔ از تاریخ را روشن کند؟ اگر چنین می کردند مسلماً به حقیقت میرسیدند.

سفر دانیال

در «عهد عتیق» فصلی است که بدانیال پیغمبر نسبت داده شده و آنرا «سفر دانیال» مینامند، در این جزوه بعضی ازکارهای دانیال ذکر شده وضمنا از عواملی که دررؤیااورا ازاسارت یهود (۱) دربابل خبر داده مطالبی بیان نموده است.

این ایام اسارت برای یهود بلا و بیچارگی عظیمی آورده است،

۱ــ بخت النصر پادشاه بابل دوبار بفلسطین حمله برد در مرحله دوم ۵۸۷ ق-م پس از ۱۸ ماه محاصره اورشلیم را تسخیر، معبد یهود را خراب و ۷۰۰۰۰ یهودی را به اسارت به بابل برد، گویند این پادشاه **حدائق معلقه بابل** را که از عجایب سبعه عالم بشمار میرفت برای زوجه خود بنا کرده است (مترجم)

چند سال پس از پیش گوئی دانیال ، این پادشاه که یونانیان او را «سائرس» و یهود «خورس» می نامند ظهور کرد . دو کشور ماد وپارس را یکی ساخت و بعد به بابل هجوم برد وبدون زد وخورد بدان شهر داخل گردید .

در رؤیای دانیال آمده است که این قوچ باشاخ خود زمین مشرق ومغرب وجنوب را میکند ، در اینجا باید برای این پادشاه در سه جهت فتوحات مهم روی داده باشد .

وضع فتوحات کوروش بـا این پیشگوئی مطـابقت دارد . پیشگوئی آزادی یهود نیز مصداق پیدا کرده و آنان را به فلسطین بازگرداند وپیکر مقدس را بنا کرد . بعد ازو نیز پادشاهان هخامنشی ازحمایت یهوددست برنداشتند .

در تورات بازغیر از «سفر دانیال» در دوسفر دیگر نیز پیشگوئیهائی هست که ما اکنون از آن سخن خواهیم گفت : این دو سفرعبارتند از «سفر یشعیاه » و« سفریرمیاه» پیغمبر . در سفر اول نام کوروش عینا ضبط شده است وفقط صورت عبری (خورش) دارد .

یهود عقیده دارند که کتاب یشعیاه صدوشصت سال و کتاب یرمیاه شصت سال قبل ازکوروش تالیف یافته است .

در کتاب« عزرا » تفصیلات کاملی ازین امر خواهیم یافت،در آن کتاب ذکر شده کـه پیشگوئیهای دانیال پس از فتح بابل بگوش کورش رسید وسخت تحت تاثیر آن قرار گرفت و نتیجه آن قیام او برای حمایت یهود و آزاد کردن آنها و امر به تجدید بنای پیکر مقدس بود. کتاب یشعیاه اولا ازخرابی اورشلیم بدست بابلیان خبر میدهد ثانیا به تجدید عمران وآبادی آن نیز گویا است و در این فصل در خصوص «خورس» که مقصود کوروش است میگوید :

«خدای نجات دهنده میفرماید .. اورشلیم از نو بنا خواهد شد

آنگاه همین کتاب از قول دانیال میگوید « فرشته ای که باید آنرا جبرئیل خواند ، بر او نازل شد ورؤیای دانیال را بدین نحو تفسیر کرد که : قوچ ذوالقرنین نماینده اتحاد دو کشور ماد و پارس است ، یکنفر پادشاه قوی بر این دو کشور حکمرانی میکند ، بطوریکه هیچ دولتی قادر به مقاومت در برابر او نخواهد بود ، اما بز کوهی یك شاخ که بعد از قوچ پیدا شده مقصود از آن مملکت یونان است وشاخ برجسته میان پیشانی او دلالت بر اولین پادشاه آن سر زمین میکند.» (۸—۱۵)

این رؤیا یا پیشگوئی دوکشور ماد و پارس را با دو شاخ مجسم میکند ووقتیکه این دو کشور یکی ومتحد شدند شخصیت آن دو کشور به یك قوچ ذوالقرنین نمایانده شده است .

آن بز کوهی که این قوچ را مقهور خواهد کرد به اسکندر تعبیر شده و اسکندر مقدونی بالاخره توانست دارا آخرین پادشاه پارس را ازمیان برداشته وسیادت خانواده هخامنشی را نابود کند .

چیزیکه لازم به تذکر است این است که کلمه «قرن» در زبان عربی وعبری هردو یکی است ووصف این قوچ که به عربی ذوالقرنین میشود ، در زبان عبری به لوقرانیم (۱) آمده که همان معنای ذوالقرنین را میدهد .

در رؤیای دانیال به یهود بشارت داده شده که پایان دوره اسارت وبردگی یهود نزدیك و آغاز زندگی آزاد وآبرومند آنان روزی خواهد بود که شخصیت ذوالقرنین پدیدار شود ، یعنی دو کشور ماد و پارس بـا هم متحد شده با بابل بدشمنی برخاسته و یهود را آزادی بخشد. ذوالقرنین همان پادشاهی است که خداوند اورا برای کمك به یهود ورعایت آنان بر میانگیزد تااورشلیم رااز نو آبادان ساخته واسرائیل را حمایت کند .

---

(۱) לוֹקְרָנַיִם

یهود بشارت میدهد وچنین میگوید :

«خداوندگوید ، پس ازآنکه هفتادسال اززمان اسارت بابل گذشت ، بسوی شما خواهم آمد ، مرابخوانید، بشماجواب خواهم گفت، بیاد من افتید مرا خواهید یافت ، بندها را گسسته و به اوطانتان بازخواهم آورد .» (۳۹ : ۱)

از« نص اسفار » یهود چنین برمیآید که تصور کوروش به ذوالقرنین در آن‌هویداست . دررؤیای دانیال پیغمبر به صورت‌قوچی که دارای دوشاخ است در میآید . شخصیت کوروش در عقاید یهود دارای مکان ومنزلت‌مهمی است .

راه جدید برای تحقیق

اسلوب تحقیق عهد عتیق که در قرن نوزدهم شروع شد و بیشتر علمای آلمان پیروسبك آن بودند نتائج کافی نداد . با اضافه کردن نتائج بحث علمای‌قرن بیستم درباره«اسفار ثلاثه»وزمان تدوین آنها باین نتیجه میرسیم :

کتابی که به یشعیاه پیغمبر نسبت داده میشود ازموضوع‌وزبان ومحتویات آن معلوم‌میشود که‌سه نفر در تألیف آن‌دست داشته و این سه تن‌درسه‌زمان مختلف نیزحیات‌داشته اند .

از باب چهلم تاآیه سیزدهم ازفصل پنج‌تالیف مؤلف دیگری وقسمتهای بعد ازآن را هم باید از مؤلف سوم دانست .

برای تسهیل مراجعه در مباحث‌تحقیقی،مؤلفین کتاب‌های‌فوق را بنام‌یشعیاه اول و یشعیاه دوم و یشعیاه سوم خـوانده اند . درباب یشعیاه اول عقیده دارند که در همان زمان که یهودان میگویند یعنی ۱٦ سال قبل‌ازکوروش میزیسته است. زمان یشعیاه دوم که ظهور کوروش را پیشگوئی‌میکند ، آنطور که از موقعیت وشرائط تألیف کتاب برمیآید غیر از زمان یشعیاه اول و البته قبل از اسارت بابل

وشهرهای یهود مجددا آبادان خواهد گردید ، من خانه‌های ویران آنرا برای بار دوم ازنوبنا خواهم کرد» (٤٤ : ٣٤)

« دربارهٔ خورس (کورس) میگویم که او برآورندهٔ رضایت وخوشنودی من است ...

« خداوند درشان مسیح خود خورس میفرماید :

«من دست اورا گرفتم تاملت‌ها رادرحیطه اقتدار اودر آورم و از چنك پادشاهان خونخوار نجات دهم ، دروازه ها پشت سرهم بروی او بازشد . آری ، من همه‌جا با توام وهمه‌جا ترا درراه‌راست راهنما خواهم بود ، دروازه های آهنین شکسته و خزائن مدفون و گنجهای پنهان بدست تو خواهد افتاد،همه این کارها بدست تو خواهد شد ، تا بدانی که من خدای بزرگم ، خدای یهود که ترا باسم برای نجات بندگان برگزیدهٔ او یعنی قوم اسرائیل صلا میدهد.» (٤٥--١)

در جای دیگر از کتاب، کوروش به «عقاب شرق» تشبیه شده است وچنین مینویسد .

«هان ! نگاه کنید ، من عقاب شرق را فرا خواندم ، من این مرد را که ازسرزمین دورمیآید وخشنودی‌مرا فراهم‌میکندفراخوانده‌ام» (٤٦ : ١١)

هم‌چنین درکتاب «یرمیاه» میخوانیم :

«نترسید ودر میان مردم ندا در دهید ، بگوئید که بابل را گرفت ، بعل (بت مشهور بابل) دچار بلا گردید . مردوك بحیرت افتاد تمام بتها پراکنده شدند . زیرا ازجنوب نزدیك، قومی بسوی بابل روانه است که بابل را زیرورو خواهد کرد آن چنانکه بشری درآن یافت نشود» (یرمیاه ٥٠ : ١)

همین سفر باز به‌اسارت یهود وپراکندگی و سرگردانی آنها اشاره کرده وسپس به تجدید آبادانی اورشلیم وسرو سامان گرفتن

اما در کتاب منسوب به دانیال ، در حقیقت رؤیای دیگری در آن ذکر شده است ، در این کتاب رؤیائی است که پادشاه بابل دیده ودانیال آنرا تعبیر نموده است در تعبیر این رؤیا صریحا به ظهور اسکندر مقدونی وسقوط امپراطوری هخامنشی و قیام امپراطوری روم اشاره میرود .

بعض محققین تازه عقیده دارند که این کتاب ساختگی است وقرنها بعد ازسقوط بابل و آزادی یهود ، یعنی درزمان اوج امپراطوری روم تألیف شده است . نه تنها در تالیف کتاب بلکه دروجود دانیال بصورت مذکور نیز شك دارند ومیگویند که چنین کسی وجود نداشته و برای ساختن داستان فوق دانیالی نیز خلق شده است .

. بعض دیگر بوجود دانیال در زمان اسارت بابل عقیده دارند بدون اینکه اقوالی را که باو نسبت داده میشود مطابق واقع بندارند ومیگویند که بعدها برای تقویت آرزوها و آمال آینده یهود با پیشگوئی ها و عقاید خارق العاده بصورت فوق این کتاب نوشته و مطالب آن اختراع شده است

بالاخره چیزی را که بیشتر محققین بدان ایمان دارند اینست که زمان تالیف این کتاب از قرن اول قبل از میلاد بیشتر نمیرود .

فقط پرفسورماکس لوئر(*Max Loehr*) در کتاب تازه خود تالیف آنرا درسنه ١٦٤ قبل ازمیلاد میدانند .

یهود در انتظار نجات دهنده

در آنچه ازکتاب یشعیاه آوردیم . شخصیت کوروش بصورت نجات دهندهٔ موعود که برای آزاد کردن یهود وتجدید آبادانی اورشلیم

---

١ – این کتاب پروفسور لوئر از مطبوعات تازه است و تازه ترین معلومات رادراین خصوص بدست خواننده میدهد .

بوده است. یشعیاه سوم نیز پس از یشعیاه دو دست بتالیف کتاب خود زده است، درباب عقیده فوق چنین میگویند:

پیشگوئیهائی که درباره غارت نبوخذنصر و اسارت یهود و تبعید ببابل وظهور کوروش شده در کلام یشعیاه دوم است، درحقیقت یشعیاه دوم درهمین زمان حیات داشته و نباید گفته اورا به یشعیاه اول نسبت داد. گوینده حوادث زمان خود را بیان کرده و بدان رنك زمان گذشته زده یعنی به یشعیاه اول نسبت داده تا مردم کلام او را قدیمی پندارند و فکر کنند که صد و شصت سال قبل این پیش گوئیها گفته شده است. محققین فوق بزرگترین دلیل اختلاف شخصیت مؤلفین نامبرده را اختلاف فکری وتباین روح تصور در کتاب میدانند. یهود عهد یشعیاه اول خدا را مثل یکی از خدایان قبایل، (اله) تصور و معبدی بصورت معبد های قبیله برای آن فرض مینمودند. یهوا خدای قدیمی وعشیره ای یهود بودکه با خدای سایر قبائل ربطی نداشت.

اما درکتاب یشعیاه دوم برای اول بار به تصور خدای دیگری برمیخوریم وآن تصور خدای بزرگی برای عموم بشر است و پیکر مقدس اسرائیل دراورشلیم یکباره ازصورت معبد قبیله‌ای بصورت معبد عا برای کلیه خلق خدا تحول مییابد. این یك تصور تازه است که مخصوصا یشعیاه سوم بیشتر بآن نظر داشته است و معلوم است که موقعیت و شرایط زمان این تصور غیر از شرائط زمان یشعیاه اول بوده است. هم چنین آنچه که در سفر یرمیاه از پیشگوئیهای مربوط به اسارت بابل و تجدید بنای پیکر مقدس می یابیم. محققین عقیده دارند که مربوط به شصت سال قبل از حدوث وقایع فوق نیست، بلکه عقیده دارند که بعدها بصورت پیشگوئی نوشته و به کتاب ملحق شده و خلاصه بعد از آزادی یهود و تجدید بنای پیکر مقدس تألیف شده است.

ظهور نجات دهنده و مسیح برای آنها پدید آمد ، بدینطریق همه ایمان پیدا کردند که بمحض اینکه بلا وخرابی دچارخود وکشور آنها گردید ، رحمت خداوندی شامل آنهاشده و نجات دهنده موعود کشتی آنانرا بساحل‌سلامت‌وامان‌خواهد رساند .

سأول (طالوت) وداود پیغمبر نیز درچنین شرائط وموقعیت‌هائی ظهور نمودند ، آمال تازه‌ای درملت خود بوجود آوردنـد و مژده تازه دادند . درهمین جاست که داود نیز لقب «مسیح» مییابد وشاید برای اولین بار لقب مسیح درباره داود استعمال‌شده‌باشد .

لازم بود که با این‌مقدمات و تفکر ملی و قومی وبا آن وحشت و ظلمتی که قوم یهود در بابل بدان دچار بودند ، تصور و آرزوی پیدایش‌مسیح و نجات دهنده‌ای دراذهان‌رسوخ نماید. وهمین آرزوی نجات و آزادی است که‌در کلام یشعیاه دوم باپیشگوئیهای‌او تجلی مینماید .

یشعیاه دوم ودعوت کوروش برای فتح بابل

روایات عهد عتیق و نوشته های مورخین یونانی عموماً مؤید این معنی است که اهل بابل از ظلم و جور پادشاه خود « بیل‌شازار» به تنك آمده بودند و در همان زمان توطئه دعوت امپراطور فارس برای استیلای‌بر بابل توسط خودبابلیهادر بابل چیده شد .

مردم بابل حسن رفتار وسلوك پادشاه فارس را پس‌ازآنکه برلیدی تسلط یافت بچشم دیده ویا شنیده بودند وبدینطریق خواستند که آنانرا نیزمثل اهالی‌لیدی ازچنك‌ظلم نجات بخشد .

مورخین یونان مینویسند کـه یکی از ولاة بـابل موسوم

ازطرف خدافرستاده شده است ظاهر میشود .

خداوند میگوید خورس فرستاده من است و خشنودی مرا بر آورده خواهد ساخت ، وهم چنین او را یاری کردم تا خلق خود را در حوزه حمایت او در آورم وبالاخره خورس را مخاطب قرار داده گوید «همه این کارهارا انجام ده تا بدانی که من خدای بزرگم ، بزرگم ، خدای اسرائیل که تراصراحتا به نام برای آزادی اسرائیل، قوم برگزیده اوصلا میدهد» .

در این جا بروشنی عقیده یهود را در باره نجات دهنده از هرمصیبت وبلائی می بینیم و این همان عقیده است که صورت جهانی بخودگرفته وهمه مردم را بانتظار مسیح موعود گذاشته است .

کتاب یشعیاه خورس را مسیح موعود تصور میکند ودرشان او صریحا میگوید«خداوند در حق خورس مسیح خودفرماید ...»

صورت تازهٔ حیات قومی یهود اززمان موسی است که در زمانی که یهود در منتهای ذلت وبیچارگی درمصر زندگی میکردند ظهورکرد ، موسی درآن زمان روحی تازه درقوم خود دمید وآینده‌ای نوید بخش وشیرین برای آنها ترتیب داد وچنان کردتا ایمان آوردندکه خداوند اورا برای نجات قوم یهود وبرانگیختن آنها فرستاده ومشیت خداوندی خواسته است که قوم او برسایر اقوام برتری یابند .

ازین زمان درعقاید ملی یهود دو تخیل اساسی بوجود آمد اول آنکه این قوم ، قوم برگزیدهٔ خدای هستند ، و دیگر آنکه هر موقع مصیبت وذلتی پیش آید خداوند کسی را برای نجات آنها خواهدفرستاد .

از تخیل اول نظریه برتری نژاد و از تخیل دوم نظریه

یهود پیشگوئیهائی را که ذکر کردیم به کوروش عرضه داشتند و گفتند که خداوند زمین و آسمان در کلام خود کوروش را نجات دهنده قوم خود قرار داده است ، کورش تحت تاثیر این گفته ها واقع شد و امر به تجدید بنای پیکر مقدس آنهاداد .

چیزیکه مسلم است پس از فتح بابل کورش و جانشینانش قوم یهود را مورد رعایت و حمایت خود قرار دادند و حتی بعضی از یهودان توانستند مراحل ترقی را تا عضویت دربار هخامنشی نیز به پیمایند واین ها حقایق تاریخی است که نمیتوان منکر آن شد . البته ممکن است بعضی از آنچه در کتاب عزیر آمده خالی ازصحت باشد ولی در برابر حوادث اساسی که تاریخ نیز حاکی از آن است باید سرتسلیم فرودآورد .

مسلم است که اسارت وبندگی یهود پس از استیلای کورش بر بابل پایان یافت وعده زیادی از آنها (۱) به فلسطین بازگشتند و کورش بآنها اجازه و دستور داد که در آبادانی شهر های خراب بکوشند ، این معنی از کتیبه های آن عهدمستفاد میشود .

هم چنین مسلم است که پیکر مقدس در اورشلیم مجدداً برپای شد و اوامر شاهانه پی در پی در باره بنای آن صادر گشت . بعض فرمانهای کورش وداریوش و اردشیر که درکتاب عزیر آورده

---

(۱) به قولی عده‌ای در حدود ٤۲ هزار نفر به‌ریاست ششبصر نامی از اعقاب داود پیغمبر راه فلسطین پیش گرفته و این جمع بیشتر از فقرا و تنگدستان یهود بودند و توانگران وکسانیکه در بابل کسب وکاری داشتند از آن شهرها خارج نشدند . (مترجم)

به «گبریاس» بدربار کوروش پناه برد ودر آنجا درباره هجوم به بابل باکوروش مذاکره کرد .

هرودوت مینویسد که فتح بابل بتدبیر اینوالی صورت گرفت، وقتیکه محققین پس از آنکه اینحوادث تاریخی را مورد دقت قرار دهند وسپس به پیشگوئیهای یشعیاه توجه نمایند ، به نتیجه منطقی و قطعی وقایع خواهندرسید .

پیشگوئی یشعیاه ثانی میتواند دوحال داشته باشد یا قبل از فتح بابل است یا بعد از آن ، اگر فرض اول‌را درست بگیریم ، باید حتما اعتراف کنیم که یشعیاه دوم از دسته کسانی بوده است که در جریان زیرپرده دعوت کوروش برای فتح بابل شرکت داشته اند یا به‌اقل تقدیر ، از شرایط و موقعیت سیاسی روز کاملا مطلع بوده و حوادث آتیه را پیش بینی میکرده است و این پیش بینی هـای خـود را رنك یك قرن قبل داده و جزء گفته هـای یشعیاه اول آورده وبدان ملحق نموده است که هم تاثیر آن بیش بوده وهم رفع سوء ظن نماید .

در صورتیکه فرض وم ــ بعد از فتح بابل ــ را درست بگیریم دیگر اشکالی نیست ومعلوم است مصالح قوم‌یهود ایجاب میکرده که یشعیاه جریان اوضاع را برشته تحریر درآورده و آنرا به یشعیاه اول یعنی‌مدتی قبل ازکوروش نسبت دهد .

پیشگوئیهای یهود

در سفرآخر از تورات که‌منسوب به‌عزرا (عزیر) پیغمبراست حوادث بعد از فتح راخواهیم دید . ابن سفر بما میگوید که رؤسای

مطلب را مورد بررسی قرار میدهیم . نباید فراموش کنیم که کورش ازپیروان مذهب مزدیسنا یا دین زردشتی بوده است، این خود مطلبی است که درروابط میان ایرانیان و یهود اهمیت خاصی دارد .

در آن زمان طبق تحقیق تمام مردم دنیا بت پرست بودند مگر دو دسته ، یکی پیروان دین مزدیسنی - دیگر یهود. فقط این دو دین از هر گونه بت پرستی مبرا بود و در تاریخ هیچکدام از دو مذهب فوق محلی برای بت پرستی نمی یابیم.

با این مراتب بدنیست تصور کنیم که کورش پس از فتح بابل ، چون از عقائد یهود و احکام اخلاقی و مذهبی آنها آگاه شد و آن را موافق و نزدیك با احکام و عقاید دینی خود یافت . طبیعتا آنان را گرامی داشت و پیشگوئی هایشان را ازدل وجان پذیرفت.

یك مطلب دیگر نیز دراین خصوص باید گفت، مورخین عرب پس از آنکه دست به تدوین تاریخ قبل از اسلام زدند ، در روایات یهودی به حوادث و مطالبی برخوردندکه دلالت برروابط زردشت و پیروان آن باقوم یهود مینمود. طبری ازاین گونه روایات نام میبرد و مورخین بعد از او نیز ازاو نقل کرده‌اند .

شك نیست که این روایات بی‌اصل و باطل است، فقط وجود آن دلیل بر اینست که اندیشه یهود و عقاید آنان با عقاید پیروان زردشت نزدیکی تام وتمام دارد واین توافق افکار وعقاید، در مرور زمان موجد این فکرشدکه یهودان تصور کنند دین زردشت ازدین آنها گرفته شده وزردشت وجانشینانش ازشاگردان انبیاءبنی‌اسرائیل بوده‌اند!

شده توسط مورخین یونان نیز تأیید شده‌است .

روایات ملی یهود می‌گوید که عزرا و نحمیا و حجی پیغمبر در دربار شاهنشاه اردشیر مقامی بزرك یافتند وهمانها هستند که شاه را وادار به‌صدور اوامر خاص درباره یهود نمودند . ظاهراً دلیلی نیست که‌مطلب فوق را به کلی انکار کنیم ، درصورتیکه این حوادث صحت داشته باشد ، باید درعلل اینکه کورش با یهود مداراکرد بحث کنیم ، آیااین پیشگوئی‌ها یکی ازاین‌علل نبوده‌است ؟

مهمترین این پیشگوئیها ، پیشگوئی دانیال است که در آن کشور متحد فارس ومادرا بصورت قوچی‌دوشاخ نشان می‌دهد ، جزء دوم این خبر که‌مربوط به ظهور اسکندر است ممکن است الحاقی باشد . اماجزء اول که متعلق به ظهور کورش‌است ودر آن‌زمان‌دهان بدهان میگشت مسلما از طرف کورش با حسن قبول تلقی میشد ، در صفحات بعد از یك مجسمه سنگی که از کورش در حفریات ایران بدست آمده صحبت خواهیم کرد و این مجسمه کمك زیادی به حل مسئله خواهدنمود .

اماشك محققین در باب وجود دانیال پیغمبر راقرائن واخبار وارده نمیگذارد تأیید شود ، ممکن است سفر دانیال یـك داستان ساختگی باشد ولی آنچه درآن آمده مسلماًدارای اصل‌وحقیقتی‌است واگر تمام داستان دانیال را حقیقت ندانیم باید باین مطلب ایمان پیدا کنیم که شخصی بدین نام توانسته باشد بدانش‌وحکمت خود درردربار بابل مقامی مناسب یافته باشد .

روابط یهود بازرتشت

اکنون این‌بحث را کمی ساکت گذاشته،جنبه مهم‌دیگری از

است لاغیر . یعنی پادشاهی که دانیال اورا به‌صورت قوچ تصویر نموده و کلمه (لوقرانائیم) رالقب‌او قرار داده است. کلمه لوقرانائیم بزبان عبری ترجمه همان «ذوالقرنین» عربی‌است یعنی لفظ«قرن» درزبان عربی وعبری هردومعنی «شاخ» را میدهد ومسلم است که یهودان‌عرب آنهاکه‌ازحضرت پرسیدند. چون‌زبان شان‌عربی بود کوروش‌راذوالقرنین مینامیدندوروایت«سدی»هم‌این‌معنی‌راتاییدمیکنند که‌درتورات‌فقط در یك جا اسم ذوالقرنین برده شده‌است واین صحیح است‌زیرا درتورات از قوچ ذوالقرنین جز یك‌مرتبه نام برده نشده و آن نیز تنها درسفر دانیال است . بدین طریق‌سایراشکالات نیز یك باره‌از میان می‌رود ، هیچ دلیل و احتیاجی هم نیست کـه کلمه « قرن » را از معنای لغوی اصلی ان بگردانیم و در بیابان تأویلات و تفسیر های خشك و بی پایه گمراه شویم .

شخصیت ذوالقرنین در تاریخ بدین طریق در نظر ما کاملا مشخص شد، اما آنچه در قرآن درباره ذوالقرنین آمده‌است می بینیم با وقایع حیات‌کوروش مطابقت تـام دارد و برای تطبیق آن هیچ زحمتی نیست .

دسترسی بمجسمه کوروش

اولین بار که این تفسیر درباره کلمه ذوالقرنین به‌خاطر من رسید ، روزی بود که مشغول مطالعه سفر دانیال بودم بعدا که در نوشته های مورخین یونانی تعمق نمودم این عقیده در من بیشتر وت گرفت و تایید شد.

عقیده قومی یهود درباب کوروش

در آنچه گفتیم، عقاید محققین جدید را در باره اسفار یهود بیان کردیم. اما این قسمت از بحث کافی نیست، اینکه پیشگوئی ها قبل از وقوع حوادث بوده یا بعد از آن نوشته شده است؛ تاثیری در بحث ما ندارد و ما نمیخواهیم باثبات آن بکوشیم.

آنچه که مورد نظر ماست ومیخواهیم نظر خواننده را بدان جلب کنیم عقیده قومی وملی یهود دراین مسئله است.

واضح است که اسفار یشعیاه و یرمیاه و دانیال از کتب الهامی و آسمانی یهود است و عموما عقیده دارند آنچه دراین کتب آمده پیشگوئیهائیست که توسط انبیاء قوم مدت ها قبل از وقوع حوادث آورده شده وبعدا حوادث روزگار کلمه به کلمه آنرا ثابت ومسلم نموده‌است. بدین طریق یهودیان عقیده راسخ دارند که ظهور کوروش از طرف خدای بوده و برای نجات آنها از بلای عظیم اسارت و تجدید بنای اورشلیم برگزیده شده است.

یشیعاه نبی کوروش را به راعی بندگان خدا و مسیح او لقب میدهد و در آن می گوید که کوروش خواست خداوند را اجرا می کند. در رؤیای دانیال کورش بصورت قوچ در میآید، یشعیاه اورا بصورت عقاب شرق می نماباند، عقیده قومی یهود در این باره روشن است: باستناد کتب مقدسه خود کوروش را ذوالقرنین تصور نموده و ظهور او را بر طبق بشارات قبلی پیغمبرانشان درست وصحیح می‌دیدند. بر پایه آنچه تاکنون ذکر کردیم، در این صورت معلوم است که مقصود سؤال یهود از «ذوالقرنین» همان کوروش بوده

بالاخره وقتی که نویسنده شهیر فرانسه مسیو دیولافوا *Dieulafoy* کتاب خودرا بنام آثار باستانی ایران (*L'artantique en perse*) منتشر و عکس مجسمه را چاپ کرد، دنیا نیز باکوروش آشنائی تمام پیدا کرد. باستان شناسان قرن نوزدهم از لحاظ هنری نیز به مجسمهٔ فوق اهمیت میدهند. دیولافوا آنرا یکی از نمونه های گرانبهای دنیای هنر آسیای قدیم میداند که بابهترین مجسمه های یونانی رقابت میکند و جای شگفتی نیست اگر این مجسمه عالیترین مقام را در آثار باستانی ایران احراز کند. عده زیادی از مستشرقین آلمان بارگران سفر پارس رافقط بدان تحمل کردند که این پیکرزیبا را تماشا کنند.

مجسمه مذکور بقامت یك بشر معمولی است که کورش رانشان میدهد دردوطرف او دوبال مثل بالهای عقاب ودر روی سر او دوشاخ بصورت شاخ قوچ وجود دارد.

دست راست اوکشیده وبجلو اشاره میکند، لباس پیکر از نمونه همان لباسهائی است که از پادشاهان بابل وایران درمجسمه های آنها دیده ایم (۱)

این مجسمه مسلما ثابت میکند که تصورذوالقرنین فقطدرباره کوروش در مردم پیدا شده وازین خیال، مجسمه ساز نیز پیکر او را با دوشاخ ساخته است.

---

۱ — بعض مستشرقین مینویسند این بارلیف (صورت برجسته) سابقا کتیبه ای داشته بدین مضمون :

«من کوروش شاه هخامنشیم» ولی این کتیبه امروز ازمیان رفته است مترجم.

اما دلیل دیگری که خارج از تورات باشد نداشتم و مورخین یونانی هم دراین خصوص مطلبی نداشتند

چند سال بعد، وقتیکه توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و بمطالعهٔ تألیفات محققین تازه در باره این آثار دست یافتم؛ اندك شك و شبهه ای هم که بود از میان رفت و حتم و یقین کردم که مقصود از ذوالقرنین نیست مگر شخص کوروش و هیچ احتیاجی نیست که ذوالقرنین را درشخص دیگری غیر از کوروش بجوئیم . دلیل و قرینهٔ مهمی که مرا مؤید شد همانا مجسمه کوروش بود ، این یك مجسمه سنگی است که در نزدیکی های پایتخت ایران باستان – استخر – قریب پنجاه میلی سواحل رود خانه « مرغاب » نصب شده بود . اولین کسیکه ازوجود این مجسمه آگاه شد جمیس موریر (Morier) بود ، چند سال پس از او «سررابرت کیر پورتر» (Sir Robert Kerr Porter) به استخر رفت ودر آنجا اندازه های دقیق مجسمه را ضبط واز روی آن تصویری باقلم مداد کشید، این تصویر در کتاب او باقی است.

کشیش فاستر (Foster) در سال ۱۸۵۱ در جلد دوم کتاب خودکه به on primevel Language موسوم است از این مجسمه سخن بمیان می آورد و ادله ای نیز از تورات بدآن اضافه وتصویر روشنتری چاپ مینماید .

آن روز که خط میخی خوانده شد ، پرده از روی شك و ظن ها نیز برگرفت و مجال گمان بکسی نداد که در اسناد مجسمه به کوروش شك کند .

دولت هخامنشی، استخر پایتخت بودتادرعهد دار وش سو (دارا) بدست
اسکندر افتاد و بآتش بیداد اوسوخت.

روزگاری که اعراب برایران دست یافتند، ا تخر یك قریهٔ
کوچکی بیش نبود درشصت میلی ان شهری بناکردند بنام شیرازکه
اکنون حاکم‌نشین پارس است .

ظاهرا باید مجسمهٔ کوروش در زمان اردشیر در استخر
گذاشته شده باشد واکنون روی‌یك پایه ای درخرابه های‌استخروجود
دارد . اگر این تصور را که‌قریب به یقین است درنصب مجسمه‌قبول
کنیم کمك بزرگی به ما ،درباره لقب کوروش میکند و دلیل بر این
است که حتی تاآن زمان کوروش به ذوالقرنین وعقاب شرق مشهور
بوده است و وقتیکه خواستند در زمان اردشیر به افتخار کوروش
مجسمه ای ازاو بسازند ، روی این تصور ، مجسمه او را بصورت
مذکور ساخته و پرداختند .

در اینجا بامسئلهٔ اساسی دیگری روبرو میشویم ، معلوم شد
که مجسمه ذوالقرنین مربوط به کوروش‌است و در خانوادهٔ هخامنشی
این لقب مخصوص کوروش بر زبانها بوده است.

دلیلی نداریم که منشاء این تصور غیر از رؤیای دانیال و
پیشگوئی یشعیاه جای دیگر باشد ودر باب قبول آن هم دو صورت
میتواند داشته باشد ، یا این لقب بعداز انتشار پیشگوئی های دانیال
وتطابق آن با حقیقت قبول شده و یا اینکه آنطور که کتاب عزرا
میگوید پیشگوئی‌ها را بسمع کوروش رسانده‌اند و کوروش ورجال
دربار نه‌تنها ازآن خوششان آمده بلکه آرم ذوالقرنین وعقاب شرق‌را

قوچی که در رؤیای دانیال نبی آمده مثل ، قوچهای معمولی دوشاخ داردولی شاخ آن مثل سایر قوچها قرار نداشته بلکه یکی از آنها روبجلو و دیگری پشت آن ورو به عقب بوده و عین این تصور را در مجسمه فوق می بینیم.

دو بال مجسمه هم گویا همان تصوری است که در سفر یشعیاه از قول او بنام «عقاب شرق» ذکر شده است که گوید عقاب شرق را فرا خواندم ، فرا خواندم این مرد راکه ازراه دور می آید و خشنودی مرا حاصل می نماید (باب ٤٦ آیه ١١) از همین لحاظ مجسمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه ای هم که از کنار آن میگذرد بهمین مناسبت «مرغاب» نامیده شده است.

در این کتاب عین تصویری را که کشیش فاستر در کتاب خود آورده است ضمیمه کرده ایم و جزئیات پیکر در آن خوب نمایانده شده است .

اما درچه زمانی این مجسمه ساخته شده است ؟ آیا درزمان کوروش و بامر او یا اینکه در زمان جانشینانش این مجسمه را بنا کرده اند؟ پی بردن بحقیقت این مطلب مشکل است .

پای تخت ایلامی ها و پارس شهر شوش بودکه اکنون بنام اهوازدرجنوب ایران واقع است وپایتخت ماد یامیدیاشهر «هنگمتانه» که عرب همدان گوید بود که اکنون نیز بهمین نام آباد است، فقط محل آن کمی ازمحل قدیم دورتر شده است.

پس از آنکه اردشیر جانشین داریوش شد، استخر را پایتخت خود قرار داد و کاخ ومنزل در آن برپای ساخت و تا پایان کار

- ۳ -

خانواده هخامنشی و کوروش

اکنون نظری به‌احوال کوروش، آنطورکه تاریخ بما مینمایاند میبیندازیم و سپس می بینیم تاچه حداین‌احوال باآنچه در قرآن آمده است مطابقت دارد .

دورانهای سه گانه تاریخ ایران

مورخین عصر حاضر تاریخ قدیم ایران‌را به سه دوره تقسیم نموده‌اند : دورهٔ اول شامل حوادث قبل از هجوم اسکندر مقدونی به ایران است .

دوره‌دوم‌دوران «پارت» هاست که اعراب‌ملوك‌الطوائف‌خوانند و در ایران به‌اشکانیان نیز موسوم است .

دوره سوم همان عصر ساسانی است.

در دوره اول تاریخ - دوران هخامنشی - ایران به اوج مجد وافتخاررسید ، این دوران مجداززمان سلطنت کوروش شروع می‌شود و همان دوره‌ایست که باکمال تأسف،روزگار پرده‌ای ضخیم برجزئیات وقایع آن افکنده و مستقیما مارا برای‌درك وتحقیق‌آن راهی نیست.

آنچه ما دراین باره میدانیم، از زبان خود اهالی‌پارس نیست بلکه نقل‌گفتار ملتی‌معاصرآن عهداست که یونان باشد واگرنوشتجات وتواریخ‌یونانی‌نبود هرآینه قسمتی‌ازبزرگترین‌وباشکوه‌ترین‌دورانهای مجد و عظمت ایران قدیم ازمیان رفته ، دیگر اثری از آن نبود .

البته مترجمین‌عرب،داستانی ایرانی‌ترجمه کرده‌ و بعنوان‌تاریخ

شعار رسمی خود قرارداد ند واز آنزمان ببعد کوروش رسما به ذوالقرنین و «ذوجناحین» ملقب گشت.

مجسمه راهم که خوب دقت کنیم، این دو صفت را در آن صادق خواهیم یافت، بعبارة اخری، کشف این مجسمه در حقیقت این گفته را که در کتاب عزرا آمده که «پیشگوئیهای پیغمبران یهودرا بر کوروش عرضه داشتند واو ازدل و جان پذیرفت و خشنود گشت» تأیید مینماید.

ممکن است گفته شود کـه امر برعکس آنچه گفتیم بوده یعنی پارسیان قبلا کوروش را بـه ذوالقرنین وعقاب شرق ملقب ساخته بودند و یهود این لقب را در کتاب هـای خود از قول آنها نقل کرده اند. البته میشود چنین فرضی کرد ولی اظهارعقیدهٔ قطعی درباره آن مشکل است و لازم است که یك سند مسلم درباره آن نشان داده شود، فعلا چنین سندی در دست نیست و گفته های یهود نیز چنین فرضی را مردود میکند. علاوه بر آن، باید گفت که منشاء این تصور ازروح ایرانی سرچشمه نمیگیرد و موافق مزاج پارسیان نیست، قرائن می‌رساند که تصور آن بـاید از طرف یهود باشد، زیرا این قوم قبل از دیگران حقائق و حوادث زندگی را بصورت قوچ یا میش و غیر آن نمایانده و حیوانات رادر امور معنوی راه میدادند کـه از آن جمله مثلا قربانی اسحق را باید نام برد.

درکتاب «خلق» درباره مکاشفات یوحنا نیز چندبار تصور قوچ ومیش و بزآورده شده ولی برعکس درتصورات پارسی وزردشتی چنین چیزهائی نیست، دلیل آن هم اینست که دراوستا اصولا یکی ازاین تصورات وتخیلات نمیتوانیم پیدا کنیم.

ست . همین تذکر مدتها ورد زبانها بوده وسپس در عصر ساسانی
صورت داستانی که حاوی حماسه های ملی است در آمده .پس از حملهٔ اسکندر
که کتب تاریخی پهلوی بآتش بیداد او کشیده شد ، کتابی برای درك
حقیقت وقایع باقی نماند و داستان فوق جانشین تاریخ گشت .
وقتیکه مورخین عرب بفکر تدوین تاریخ قدیم ایران افتادند
جز همین داستان پهلوانی که در عصر ساسانی تألیف یافته اثری از
آن نیافتند، کتابهائی مثل خدائی نامه و آئین نامه وا فندیار نامه که
ابوحمزه اصفهانی وابن ندیم و مسعودی وغیر آن از آن یاد میکنند
یا آنچه بنام«سیر ملوك» فرس تعبیر شده هیچکدام جز قسمتهائی
از این داستان بزرك قدیمی نیست که همهٔ آن به عربی ترجمه و نقل
شده است. اولین بار ابوعلی بلخی از آن الهام گرفت وسپس فردوسی
آنرا بنا شاهنامه برشتهٔ نظم کشید
بعدها محققین قرن نهم بداستانهای پهلوی دست یافتند ومتوجه شدند که
مورخین عرب باکمال امانت این داستانها را بعربی ترجمه نموده و
پس از آن فردوسی باهمان امانت بدان حلیهٔ نظم پوشانده است.
آنچه شایسته تذکر است این است که مورخین عرب (۱)
از ماهیت داستان های اطلاع نبوده اند، منتهی همانگونه که یافتند ترجمه
کردند ولی در برابر عدم ارزش آن از لحاظ تاریخی نیز ساکت ننشستند

---

۱ - بیشتر کسانی که بنام مورخین عرب نام برده میشود، ایرانی
بوده اند وچون کتب آنها بزبان عربی نوشته شده درعرف عام بمورخین
عرب ومورخین اسلامی معروف شده اند . مترجم

از خود باقی گذارده‌اند که بعد از آنها هومر ایران . یعنی فردوسی طوسی آن‌را بنظم کشید و بدین وسیله جاویدان ساخت .

اما آنچه در این داستان از وقایع قبل از هجوم اسکندر گفته میشود هیچکدا جنبهٔ تاریخی ندارد وداستان محض است و تاریخ بـآن بـا همان نظری نگـاه میکنند کـه اساطیر قدم هندی مثل « مهابهارتا » و « رامائنا » یا اساطیر یونانی مثل « ایلیاد » می‌نگرد . ازین نظر نمیتوان شخصیت های شاهنامه را صورت حقیقت داد وما نمیدانیم که آیا واقعا در تارخ چنین کسانی بوده‌اند یااینکه نتیجهٔ خیال وساختهٔ افکار هستند .

قهرمانان گذشته ایران مثل جمشید ، ضحاك ، رستم ، اسفندیار سام و نریمان در ذهن ما مکان بارزی دارند ولی ما نمیدانیم آیا واقعا چنین کسانی در تاریخ وجود داشته اند یا اساطیر ملی فارس به‌ساختن آن دست زده است ؟

این از بدبختی حیات بشری است که قسمت اعظم تاریخ خود- منجمله فارس - را در اساطیر ملی گنجانده بطوریکه در تاریخ اثری از آن نتوان یافت .

مشکل توان گفت که مبادی این داستان از کجا آمده و در چه عصری صورت تفصیلی بخود گرفته است ، فقط یك چیز واضح است و آن اینکه «اوستا» کتاب دینی زردشتیان ماده اصلی این کتاب راتهیه دیده ، بعدها این مواد توسعه یافته تا بصورت داستان در آمده است . در قسمت هائی از اوستا که باقیمانده است ، اسماء بعض از رجال شاهنامه که‌در آن به سلسلهٔ پیشدادیان تعبیر میشود وارد شده

جدول اسامی پادشاهان را بهردو روایت در کتاب «الآثار الباقیه» نقل نموده است . آنچه از قول یونانیان درجدول خود یادنموده اکنون که باکتب تاریخی یونانی مطابقه میکنیم هیچگونه تفاوتی بین آن دو نمی بینیم، ولی در جدول روایت فارسی، از آنچه که فردوسی آورده چیزی اضافه بدست نمیدهد.

محققین ومستشرقین برای جمع بین دوروایت وارتباط آنها کوشش بسیار نمودند که هنوز نتیجه نداده است . مستشرق معروف آلمانی «اشپیگل» دراین خصوص تعمق فراوان بکار برده ومباحث آن شایسته دقت است، اگر چه او نیز از تطبیق بین دو روایت عاجزمانده‌است.

مهمترین مسئله‌ای که فکر محقق را بخود مشغول می کند ، شخصیت کوروش است که از خود می پرسد آیا در شاهنامه ذکری از کوروش آمده است ؟

بعضی کیکاوس روایت شاهنامه وکوروش روایت یونانی را شخص واحدی فرض نموده‌اند ولی اختلاف زیادی که میان حیات دو شخصیت مذکور وجود داردمجال چنین فرصتی بما نمیدهد.

جمعی دیگر کیخسرو راکوروش میدانند، زیرا داستان ولادت کیخسرو با داستان ولادت کوروش شباهت تام دارد، صحیح است و باید این تشابه مورد اهتمام و دقت قرارگیرد اما بتنهائی نمیتواند بحث را فیصله دهد، و باید احوال و زندگی آن دو نیز توافق داشته باشد که متاسفانه تاحد تشابه سرگذشت ولادت آندو نمیرسد.

ماخذ احوال کوروش

در هرحال، اکنون، چاره‌ای نداریم جز اینکه از آن چه مورخین یونانی در احوال کوروش نوشته‌اند استعانت کنیم.

ابوحمزه اصفهانی (که تاریخ او قدیمترین تاریخ‌عربی دراین خصوص است) فقط بنقل تاریخ ساسانی اکتفا کرده و قسمتهای قبلی تاریخ را ازیاد برده و گفته که ازین راه نمیتوان به معرفت احوال سلاطین قدیم دست یافت زیرا کتب پهلوی پس ازهجوم اسکندری از میان رفت (تاریخ سنی ملوك‌الارض چاپ آلمان ص۲۳)

یعقوبی این داستانها را نقل نموده ولی تصریح میکند که ارزش تاریخی آن کم‌است. بیرونی به‌کلی ردکرده و گوید «عقل نمی‌تواند آنرا قبول نماید!» (آثار الباقیه چاپ اروپاص ۱۰۰)

ابن مسکویه در «تجارب الامم» سرسری از آن گذشته و عقیده داردکه زادهٔ خیال‌است وتاریخ خودرا اززمان‌ساسانی‌شروع می کند (تجارب‌الامم - تذکار «غب» ص٤)

از طرفی مورخین عرب ازگفته‌های یونانیان نیز بی اطلاع نبوده‌اند بلکه بخوبی از آن آگاه بوده و ازین نظر تاریخ فارس را بدو قسمت‌روایت‌فارسی وروایت‌یونانی تقسیم نموده‌اند.

مسعودی پس از ذکر اختلاف دو روایت، در کتاب خود «التنبیه والاشراف» گوید، من ازروایت یونانی‌صرف‌نظرکردم‌:زیرا با روایت فارسی مطابق نیست و شایسته است‌که تاریخ پارس را از زبان پارسیان‌آموخت‌زیرا «صاحب البیت ادری بما فیه» (صفحه ۱۰۵— چاپ اروپا)

اما متاسفانه بایدگفت‌که آرزوی مسعودی هیچگاه‌جامهٔ عم بخود نگرفت، زیرا پارسیان تاریخ خودرا تماما از دست‌داده‌بودند!

فکر ثاقب ابوریحان بیرونی بروایت فارسی‌اکتفا نکرده‌و

فارس- ماد (۴۵۰ق-م)

در ٥٦٠ قبل از میلاد کشور ایران بدو استان مهم تقسیم میشد، قسمت جنوبی موسوم به پارس و قسمت شمالی معروف به ماد بود که عرب آنرا «ماهات» ویونانیان «میدیا» مینامند.

موقعیکه دو دولت آشور و بابل قدرت داشتند پارس وماد مدتها در فشار تعدی آنـان بود، در آن زمان رؤسای قبـایل در پارس حکومت داشتند.

پس از ویرانی نینوا (٦١٢ ق.م) و پـایان یافتن کار سلطان آشور، امرای شمالی ایران آزادی بیشتری یافتند و کم کم دولت محلی مادرا بنا نمودند.

قبائل پارس نیز بهمین طریق فرصتی یافتند که سری بلند کنند، همچنین درجنوب، از کشور دیگری بنام «انشان» یا «انزان» نیز نـام برده میشود که حدود آن نامعلوم است.

پس از خرابی نینوا (پای تخت آشور) بابل رونق تازه یافت پادشاه مقتدر آن بنوخدنصر (بخت النصر) به تمام آسیای غربی دست یافت و طبعـا دو کشور ماد و پارس گمنام و بی اهمیت ماندند.

خانواده هخامنشی وظهور کوروش

بالاخره سال ٥٥٩ ق.م فرارسید و در شرایط وموقعیت عجیب وغریب شخصیتی در دنیای آنروز ظاهر شد که تمام انظار را بخود جلب نمود، صاحب این شخصیت جوانی از خانواده هخامنشی موسوم به کوروش بود کـه یونانیان او را «سائرس» میخوانند و عـرب قورش و — خیارشا گوید.

امرای پارس او را حـاکم خود نمودند، پس از مدت کمی بدون مقاومت زیادی کورش توانست ماد را نیز تصرف نماید و برای اولین بار در تاریخ کشور متحدی در ایران تشکیل و در آسیای غربی امپراطوری تازه‌ای ایجاد کند.

ماخذ فارسی، جز آنچه از آثار قدیمی ایران باقیمانده چیز دیگری نیست که مهمترین آنها کتیبه های داریوش است که بخط میخی نوشته شده و در قرن ۱۹ بخواندن آن موفق شده اند، مهمتر از همه اینها مجسمه کوروش است که قبلا هم از آن ذکر کردم و خوشبختانه حوادث روزگار نتوانسته است دست تطاول بدان دراز کند و اکنون پس از هزار و پانصد سال بزبان حال بما میگوید:

تلك آثار نا تدل علينا فانظروا بعدنا الی الاثار !

سه تن از مورخین یونانی احوال کوروش را به تفصیل نگاشته اند که عبارتند از هرودوت - کتزیاس - وگزنفون. هرودوت که باید حقا او را ابوالمورخین نام داد در سال ٤٨٤ قبل از میلاد متولد شده است.

کتزیاس (۱) به طب اشتغال داشته و در دربار امپراطوری هخامنشی نیز مدتها طبابت نموده است، گزنفون فیلسوف یونانی و از شاگردان سقراط و مدتها بادربار ایران ارتباط داشته است.

کتیبه های فارسی بعضی از آنچه را این مورخین نوشته اند تایید مینماید، مثلا شجره نسب کوروش را همانطور که هردوت وگزنفون نوشته اند، کتیبه داریوش نیز عینا داده است همچنین مهر کوروش که در حفریات بابل بدان دست یافته اند بعض تواریخ و سنه ها را روشن تر می سازد .

---

۱ - کتزیاس یونانی ۱۷ سال یعنی از سال ٤۱٥ تا ۳۹۸ ق م طبیب مخصوص پروشات ملکه ایران زن داریوش دوم بودو کتب او عبارت است از — پرسیکا- اندیکا - ودریا نوردی در آسیا. کتاب تاریخ او مرکب از ۲۳ جلد که شش جلد آن مربوط به- آشور و ماد و ۷ جلد از زمان کوروش تا خشایارشا بوده و بیشتر آن مفقود شده است (مترجم)

خودرا بلوش این و آن برساندو مملکتش اورا بشناسد،

البته کوروش میتوانست در این موقع از دشمنان خود که میخواستند اورا بدهان مرگ بینداز ند انتقام بگیرد، ولی او عفورا بر انتقام بر گزید و از همه درگذشت و حتی کوچکترین اهـانتی به جد قسی القلب خود استیاگس (۱) نیزروا نداشت .

هجوم اول کوروش و فتح لیدیا

کوروش پس از آنکه بر تخت نشست باپادشاه لیدی (***LYdyah***) که کرزوس (***Crosus***) نام داشت روبرو گردید.

مورخین یونان عموما عقیده دارندکه کرزوس برای اول بار دست به دشمنی زد و کوروش را مجبور به توسل به شمشیر نمود، کورش در این جنك پیروزی شایـانی یافت و کار مهم او در غـرب نیز پایان پذیرفت .

لیدی در آسیای صغیر که امروز موسوم به آناطولی -ترکیه حاضر- است قرارداشت .

حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش در این جنك پیروزشد و معمولا در آنزمان عاقبت ممالك مفتوحه ویرانی و قتل عام بدست فاتحین بود، اما مورخین یونان هم مینویسند که هیچ چنین چیزی اتفاق نیفتاد، بلکه کوروش باکمال بزرگواری با مغلوبین رفتار کرد، بطوریکه مردم گمان نداشتندکه آتش جنگی بخانه آنها کشیده شده است .

فقط هرودوت درباره کرزوس پادشاه مغلوب مطلبی مینویسد بدین مضمون که کوروش ابتدا دستورداد یك کرسی بلندازچوب بسازند و پس از آنکه کرزوس را برروی آن نشانند آنرا آتش بزنند . شاید کوروش میخواسته است بدینوسیله میزان شجاعت و ثبات پادشاه لیدی را امتحان کند ، یااینکه باطل بودن خرافات ممالك بت پرست را ثابت

---

۱ - اژدهاك .

از آنزمان فتوحات پی‌درپی کوروش شروع‌میشود، فتوحاتی که مقصود ازآن خونریزی وجمع مال و شهوت سلطنت وسیطره نبود بلکه برای بسط امن و عدالت و دستگیری ازمظلومین و مقهورین صورت میگرفت ، بیش ازدوازده سال از سلطنت اونگذشته بود که همه‌کشورهای آسیائی از ساحل دریای سیاه تا صحرای بلخ دربرابر او زانو زد.

همانطور که در خور همه شخصیات بزرک دنیاست ، سالهای اولیه زندگی کوروش‌را بازحلیهٔ اساطیر فرا میگیرد ، چنین پنداشتند که در شرایط عجیب‌وغریب کوروش بوجود آمده ونشوونما نموده‌است.

هرودوت وگزنفون داستان‌کودکی کورش را به تفصیل بیان میکنند وچنین میگویندکه جدمادری کوروش‌موسوم به استیاگس قصد کشتن‌کورش راداشت و فرمان آنرانیز صادرکرده بودولیکن‌حکمت خداوند برآن قرارگرفت‌که جائی برای کوروش در قلب ماموروقتل بازکندوکوروش بطرز عجیبی‌ازچنگال مرك‌نجات‌یابد(۱)

بدینطریق مکاتب تربیت درباری بروی‌کوروش‌بسته شدودر کلاس طبیعت درس‌خواندودردامان‌کوه و بیابان پرورش یافت‌تاروزی رسیدکه توانست مواهب‌خدادادی و فضائل خودراآشکارو صیت‌شهرت

---

۱ - هرودوت مینویسد: اژدهاك پادشاه ماد شبی درخواب دید که از شکم دخترش ماندان درخت تاکی بر آمد و سراسر آسیا را فراگرفت مفسرین گفتند خطری برای ملك در پیش است و او دختر خودراکه درپارس‌بود فراخواند،دخترچون‌آبستن‌بود پس ازمدتی‌پسری آوردکه اژدهاك اورا به‌یکی از بستگان‌که هارپاك نام داشت سپرد تاهلاك‌کند ، هارپاك‌نکرد و طفل را بیکی از شبانان شاه موسوم به مهرداد سپرد ،این چوپان‌که همانروزها اتفاقا نوزادش مرده‌بودکودك را بزنش داد تا پرستاری وبزرك کرد و بالاخره مقـام و کـارش بالا گرفت. (مترجم)

حمله دوم بمشرق

حمله دوم کوروش متوجه مشرق شد، قبائل وحشی وعقب افتاده «گید روسیا» و« باکتریا» که در نواحی مشرق سکونت داشتندسر بهطغیان برداشتند وبرای حفظ نظم و آرامش کشور لازم بود که گوشمالی ببینند.

گیدروسیا شامل سرزمینی است که بین ایران جنوبی و سند واقع شده و امروز به مکران و بلوچستان موسوم است و باکتریا همان بلخ است .

مورخین یونانی ازین حمله کوروش نام میبرند ولیچون بکشور آنها مربوط نبوده از تفصیلات آن خودداری کردهاند. گمان میرود که بین سالهای ۵۴۰و۵۴۵ قبل از میلاد صورت گرفته باشد .

رسیدن کوروش به بلخ در آنزمان درحکم رسیدن به آخرین نقطهٔ شرق بود زیراکوروش از ایران جنوبی برخاسته و سپس به - مکران و بعد به کابل رفته و بلوچستان را پیموده بسوی بلخ رو نهاده بود .

ظن قوی میرود که سرزمین سند نیز در این حمله کوروش فتح شده باشد . پارسیان سند را بنام هند میخواندند، درکتیبهداریوش نام« هند» در فهرست بیست وهشت کشوری که گشوده استذکرمیشود .

فتح بابل

در همین ایام(۵۴۵ق م)امرای بابلو رجال آنشهر باکوروش ارتباط پیداکرده وخواستند که برای نجات آنهااز چنك ظلم« بیلشازار» دست بهفتح بابلزنند .

امپراطوری بابل پس از ازمیان رفتن نینوا رونقیافت و بسرعت توسعه پیدا کرد، « بنوخدنصر» کهاعراباورا بختالنصرمینامند پادشاهی ستمکار و مستبد برأی بود، صیت شهرت اودر ستمکاری و

نماید. درهرحال وقتیکه دید کرزوس بدون ترس و بیم بر فراز کرسی نشست کوروش نیز فرمان خودرا پس گرفت و او را بخشید و کرزوس باکمال آسایش و احترام درحمایت کوروش زندگی را بپایان برد (۱)

مردم دنیا، ازین جنك دانستند که کوروش نه‌تنها یك فاتح نیرومند تازه است بلکه یك معلم اخلاق نو نیز محسوب می‌شود و برخلاف روش سلاطین و دولت‌های سابق، امپراطوری بزرك خود را بر اساس سیاست اخلاقی قرار داده‌است.

---

۱ - کوروش پس از آنکه از قصد حمله کرزوس مطلع شد متوجه لیدی گشت دراین موقع کرزوس ازرودهالیس گذشته و تا شهر پطریوم (نزدیك سینوپ) پیش آمد.

کوروش در این شهر با کرزوس روبروشد، جنك در زمستان نتیجه نداد و بالاخره از سوی‌دیگر کوروش به‌سارد متوجه شد، در نزدیکی این شهر کرزوس شکست خورد واسیرشد، هرودوت مینویسد پس از سقوط سارد کوروش فرمانداد تاکرزوس را با ۱٤ تن‌ازبزرگان لیدی در آتش بسوزانند، وقتیکه تودهٔ هیزم آتش گرفت کرزوس با لحن حسرت آمیزی گفت: سلن، سلن!

کوروش بواسطه مترجمی معنی این کلمات را پرسید، او گفت که وقتی سلن - قانون‌گزار یونانی - به‌سارد آمده بود من تمام اشیاء و جواهر خودرا باو عرضه داشتم و پرسیدم در جهان کدام کس را سعادتمند تر از دیگران دانی؟ گفت تا کسی نمرده باشد نتوان گفت سعادتمند بوده‌یانه؛ من تا امروزمعنی این کلمه را نمیدانستم و اکنون به حقیقت آن پی بردم و بیاداو افتادم، این واقعه بیشترصورت افسانه دارد ولی زبانزدشده است. (مترجم)

خونخوار وفاسق وشروری بنام بیل شازار دادند . مردم ازظلم وفسق او بجان آمده بودند .

صیت عدالت کوروش دنیا را گرفته وزبانها گویای محامد محاسن او بود ، مردم بابل ، طبقات زجرکشیده آن شهر چاره‌ای ندیدندجز آنکه بکوروش متوسل‌شده ازودعوت کنندتا برای نجات آنها ازاین عذاب‌ورنج گام‌پیش نهد .

مورخین عقیده دارند که در آزمان بابل یکی از استوارترین ومحکمترین‌پایتخت‌های دنیاازلحاظ دفاع بود دیوار های اطراف شهر ازلحاظ استحکام وبلندی وطول وعرض تا بدان‌پایه میرسیدکه از عجائب دهر در زمان خود محسوب میشد و از نظر دفاعی کاملا در امان بود . با همه اینها کوروش دعوت بابلیان را پذیرفت، بالشگری گران‌ازپارس‌حرکت کردوخودرا به‌پشت‌دروازه‌های بابل‌رسانید .

هرودوت‌مینویسدوالی‌سابق‌بابل« گبریاس » که بدربار کوروش پناه برده و او را دعوت به فتح بابل کرده بود ، نیز با لشگر کورش همراه بود وراهنمائی‌میکرد .

با وصف درو دروازه‌های‌مستحکم شهر مسلم بودکه محاصره بابل سالها طول‌میکشیدوشاید بلانتیجه بود ، چاره ای‌جز آن‌ندیدند که شعباتی ازروددجله دربالای شهرجدا کرده ومجرای نهررا منحرف سازند ، باکندن این‌شعبات آب رودتاحدی پائین‌رفت وگوشه‌ای‌برای هجوم سربازان به‌داخل‌شهر بازکرد . جنگاوران پارس از داخل دجله به شهرراه یافتند و در یکی از شبهای‌تار جمعی‌کثیر بدرون‌رفتند وبا گشودن سایر دروازه‌ها کاریابان یافت .

قهر وغلبه برمغلوبین بدور و نزدیك رسیده بود، دوبار فلسطین وشام را
غارت کرد ودرآخرین هجوم خود نه تنهادولت یهودرا بکلی برانداخت
بلکه زندگی قومی وملی آنان‌را نیز پایان داد. این یکی از بزرگترین
فجایع تاریخ قدیم است که هنوز آثار اشك و ناله خلق محروم فلسطین
در صفحات عهد عتیق منعکس است اسفار حزقیال، یرمیاه و شعیاه پیغمبر
نیست مگر سرودها و ناله‌های ملی یهود پس ازمحوحیات ملی آنها.

غارت بابلیان درحکم سیل مهیبی بود که پشت سرهم مردم را
به قتل عام میکشاندند. شهرهای یهود خراب شد پیکر مقدس آنان
برافتاد، آثار دینی وعلمی از میان رفت و بزرگترین ثروت مذهبی
آنها که نص تورات باشد برای ابد ازصفحه روزگار شد محو ...

شمشیر فاتحین دسته‌های بزرك یهود را از دم خود گذراند
وبقیه رانیز به اکناف عالم فراری وسرگردان نمود. اما آنان که پای گریز
نداشتند به اسارت در آمدند و قشون فاتح بابلی مثل حیوانات
آنانرا به سوی بابل راندند.

در اورشلیم دیگر جزخرابه چیزی باقی نماند، یهودانی که
در بابل بودند درکمال بدبختی وذلت زندگی میکردند، این زندگی
سخت هفتاد سال دوام داشت.

کم کم - پس از مرك بخت النصر — اوج شوکت بابل نیز
بسوی حضیض گرائید، جانشین او مرد لایق و توانائی نبود،
کشیشها و راهبان معابد که بیشتر ولایات را در تحت
فرمانروائی خود گرفته بودند بجای بخت النصر، نبونید
ناتوان را به شاهی برگزیدند و اختیارات سلطنت را بدست مرد

«کوروش شاهنشاه پس از فتح بابل در سایر کشور هااعلام داشت که خداوند آسمان تمام کشورهای دنیا را بدست من سپرد و فرمان داد تا برای پرستش او پیکر مقدس را در اورشلیم بپا سازم اکنون برعهده‌هریك ازافراد یهود است که بسوی اورشلیم رو آورند وخانه خدای را در آن بنا کنند ، تمام مردم وملت من باید به یهود در انجام این‌امر کمك نمایند وآنچه از نقره‌وطلاو غیر آن لازم دارند برایشان فراهم‌سازند».

پس از فرمان کوروش دایر بر بازگشت به اورشلیم، پنجاه‌هزار خانواده یهودی از بابل به فلسطین مهاجرت کرد و دست بآبادانی اورشلیم‌زده وپیکر را هم بنا ساختند .

بعدها هنگام عمل اشکالاتی پیش آمد، کتاب عزرا میگوید که نمایندهٔ داریوش درکار دخالت کرد وکاررامتوقف ساخت ، یهودشکایت بدربار بردند ودستور داده شد که مجددا شروع بکار کنند .

عزرای پیغمبر درزمان اردشیر ظهور کرده است و با دستهٔ دوم یهودان که ازبابل به فلسطین میآمدندهمراه بودو کتاب تورات را هم ازنو نوشت .

بار دیگر نیز در زمان اردشیر بنای هیکل دچار وقفه شده و اردشیر به «حجی» پیغمبر نوشت که کاررازودتر پایان دهد و بالاخره‌در آنزمان ساختمان پیکرمقدس تمام‌شد .

روایات‌قومی‌یهود دلالت دارد که دانیال ، عزرا، نحمیاه ، و حجی پیغمبر از مقربین درگاه کورش وداریوش واردشیر بوده‌اند وبا احترام تمام دردربار ایشان میزیسته‌اند .

پایان اسارت یهود و بنای پیکر مقدس

عقاید قومی یهود در این خصوص

اسفار مقدس یهود بما می گوید که ظهور کوروش و فتح بابل بدست او معجزه ای از جانب خداوند بوده است، بدینطریق پس از هفتاد سال ، دوران بندگی یهود پایان پذیرفته و اورشلیم از نو آبادان میگردد .

یهود عقیده دارند که آنچه واقع شد ، مصداق همان پیشگوئیهائی است که یشعیاه صدوشصت سال ویرمیاه پیغمبر شصت سال قبل از وقوع آن خبر داده بودند .

خمیرهٔ تاریخ یهود بیشتر از معتقدات دینی آنهاست ، کتاب عهد عتیق تنها کتاب مذهبی آنها نیست بلکه منبع تاریخشان نیز بشمار میرود .

ازین نظر هریك از روایات عهدعتیق مایه اصلی عقاید دینی یهود بشمار میرود و بدان ایمان کامل دارند .

این اسفار میگویند که همه این پیشگوئیها پس از فاتح بابل به کوروش عرضه شد . کوروش آنرا با امتنان پذیرفت و تأثیر بسیار در او کرد ودستور داد که کلیهٔ اموال و اثاثیه دینی مثل ظروف طلا و نقره وغیرآن که توسط بخت النصر با پیکر مقدس از اورشلیم به غارت برده شده بود به یهود باز گردد .

علاوه بر آن دستور داد که وسیله مراجعت آنها را به فلسطین فراهم نماید ، شهر های خراب آبادان و پیکر مقدس را از نو برپا سازند ، کتاب عزرا میگوید :

حدود ماد صورت گرفته نیز خبر میدهند ، این لشگر کشی باید متوجه شمال باشد ، زیرا ماد در شمال پارس قرار داشت و حدود آن به کوههای شمال که متصل دریای خزر و دریای سیاه میشوند میرسید .

این نواحی بعدها به قفقازو باصطلاح پارسیان «کوه قاف» موسوم گشت.

کوه قفقاز فعلی در این سلسله کوهها وجود دارد . در این حمله کوروش به نزدیك رودی رسید و در اطراف آن اردو زد . از آنزمان این رود بنام «سائرس» یا رود کوروش موسوم شد وهنوزهم بهمین نا (کر) معروف است .

شك نیست که در این حمله با اقوا کوهستانی این منطقه روبرو میشود ، این اقوام به کوروش ازدست قومی بنام «یأجوج و مأجوج» شکایت بردند ، کوروش دستور داد سدی آهنین - آنطور که شرح آنرا مفصلاخواهیم دید- در برابر آنان بنا کنند . چیزی که مایه تأسف است این است که مورخین یونان به تدوین حوادث این لشکر کشی اعتنا نکرده اند .

وفات کوروش (۵۱۹ ق .م.)

شرق وغرب دنیای آنروز پس از فتح بابل به عظمت کوروش گویا بود ، زیرا درروی زمین کشوری نمانده بود که با اوبرابری کند ، در آنزمان بتنهائی امپراطوری تمام دنیای آباد را بدست داشت. و این از معجزات روزگار باستانی است ، برای آنکه مردی که تا ۱٤ سالگی یك چوپان گمنام بود ودر جنگلها و کوهستانها میزیست

دربارهٔ اردشیر میگویند که دختری یهودی بنام «استر» در دربار او ملکه شد ، و چون یك‌عده از سران دربارتوطئه ای علیه یهود ترتیب داده بودند ، استر توانست با مقا خود یهود را از این توطئه نجات بخشد . (۱)

در میان کتاب های عهد عتیق در کتب «اپوکریفا» کتابی بنام - استر - وجود دارد . مقصود از کتب اپوکریفا ، کتابهائی است که به‌ترجمه‌ای که توسط ۷۲ تن علمای یهود ازعهدعتیق یونانی صورت گرفت ، ملحق شده است ، این کتابها در نسخه عبری وفلسطین وجود ندارند.

حمله سوم به‌شمال

مورخین یونان ازحمله سوم کوروش که‌برای اصلاح اوضاع

۱ـ حکایت استر و مردخای‌که در تورات ذکر شده مربوط به‌ابتدای سلطنت‌خشایارشاه است‌وخلاصه آن‌اینست: شاه درجشن بزرگی خواست که ملکه با زینت های سلطنتی به میان مدعوین شاه آید تا مردم زیبائی اورا تماشا کنند ، ملکه امتناع کرد وشاه درغضب شده زن دیگری اختیار کرد ، این زن برادرزادهٔ مردخا نام یهودی دربان قصر بود و پس از آنکه ملکه شد او را استر یعنی‌ستاره نامیدند. بواسطه‌او مردخا نفوذ یافت. هامان نامی که از مقربان شاه بود بر اوحسد برد ، حکمی‌صادرکرد که‌یهودی‌ها را درروزمعین درتمام کشور بکشند ، مردخا به استر متوسل‌شد واوفرمانی صادرکرد که‌یهود ها حق دارند از اجرای حکم ممانعت کنندو بالاخره بدستیاری‌استر، هامان به سر دار رفت وفرمان‌شاه‌نیز فسخ شد. (مترجم)

یونانیان «اهاسورس» و عرب «اخشورش» گویند .

کمبوجیه پس از کوروش بپادشاهی رسید ، در سال ۶۲۵ ق.م به مصر حمله برد وآن کشوررا تصرف کرد ، در مصر باو خبر رسید که مردم ماد طغیان کرده‌اند و شخصی بنام گئوماتا خود را بنام «بردیا» برادر کوروش معرفی نموده وادعای سلطنت دارد. یونانیان بردیارا سمردیز گویند . در هر حال پس از آنکه کمبوجیه از شورش ماد با خبر گشت فورا از مصررو بجانب ایران نهاد ولی درشام فوت کرد یا به قولی علیه اوسوء قصدی بعمل آمد .

چون پس از کمبوجیه از اولاد کوروش کسی باقی نمانده بود، امرای کشور پسرعم‌او یعنی‌داریوش را بشاهی برگزیدند .

داریوش برشورشیان غلبه یافت و گئومات را کشت و کشور خودرا به اوج مجد وعظمت رساند .

پدر داریوش گشتاسب یا بقول یونانیان هیستاس بیز نام داشت، در «اوستا» بنام «ویشتاسب» خوانده میشود ، پس از داریوش ار تخشیشث که یونانیان ارتاگزرسس و عرب اردشیر گوید پادشاه شد .

نام این چهار پادشاه‌را دراسفار یهود میتوان یافت که‌عبارتند از کوروش-اخشورش -داریوش و اودشیر. بنای پیکرمقدس اروشلیم‌در زمان کوروش شروع ودر ایام اردشیر پایان پذیرفت .

حمله دوم ببابل

همانطورکه دیدیم کوروش در فتوحات خود بسیار مهربان بود ، پس از فتح هیچوقت دولتهای محلی را برنمیانداخت یا دخالتی

امروز همه کشور هائی که تمدن عصر را در برداشتند بزیر سلطه خود درآورده وتنهامرجع وملجاءهمه ملتهای ساحل غربی آسیاتاصحرای بلخ‌شده است. کوروش پس‌ازفتح بابل ده‌سال زنده بودودرسال ۵۱۹ ق.م. ازجهان رخت بربست .

درایران هنوز آرامگاه کوروش باقی است ، با بودن این آرامگاه معلوم است که میان پیروان زردشت در آنزمان دفن مردگان رایج بودیالااقل شاهزادگان وامرارا دفن میکردهاند . همچنانکه نقش رستم نیز که آرامگاه داریوش است دلیل این معنی است .

پیشینیان وجانشینان کوروش

اکنون بـد نیست که از گذشتگان و جانشینان نزدیك کوروش نیز نامی ببریم ، زیرا اختلاف زبان پهلوی ویونانی ، بعض مورخین را درباره آنان دچار اشتباه نموده است .

شجره نسب کوروش که هرودت وگزنفون آنرا ذکر میکنند با کتیبهٔ داریوش مطابقت دارد. جد کوروش هخامنش نام‌داشت مورخین و کتیبه داریوش میگویند که پادشاهان مادوپارس باو منتسب بوده اند و نام اورا برای خانواده برگزیده وسلسله‌خودرا هخامنشی نامیده‌اند

پسر هخامنش «چیش‌پش» نام‌داشت که یونیان آنراتحریف کرده «تائزبیز» گویند . پسر او کمبوجیه بودکه در زبان یونانی کامبیز خوانده میشود . وعرب کمبوشیا گوید . پسر کمبوجیه کوروش نام داشت .

کـوروش پسر خـود را هم کمبوجیه نـام گذاشت و لقب «اهشورش» را نیز بدان افزود که بعدها لقب همه شاهان شد و

کرد ، متوجه شد که دستی غیبی بسوی دیوار دراز شد و این عبارت «آرامی» را بروی دیوار نوشت :

(منی ، منی تقیل ، وفرسین) پادشاه از دیدن این منظره دچار وحشت و اضطراب گردید . بلافاصله فرمان به احضار معبرین و خوابگزاران داد ، خوابگزاران از تعبیر آن عاجز ماندند .

بالاخره ملکه نام دانیال پیغمبر را که شنیده بود به میان آورد. شاه اورا فرا خواند وعبارتی را که ذکر شد باو گفت .

دانیال در تفسیر کلام گفت : این عبارت خطابی است از طرف خداوند و دلیل بر آنکه روزگار پادشاه بپایان رسیده است ، «منی منی» یعنی عمر تو پایان یافته ، و «تقیل» در تعبیر این معنی را میرساند که قدر و ارزش تو کم شد و «فرسین» علامت آن است که دولت تو سر رسید و پارس بر تو پیروز خواهد شد .

ازین تعبیر یک روز فزون نگذشت که پادشاه به قتل رسید و لشگریان داریوش بابل را قبضه کردند . بدینطریق برای بار دوم بابل به تصرف ایران در آمد وجزء امپراطوری پارس گردید .

ما نمیدانیم که آیا این روایت دانیال ریشه و اصلی دارد یا نه ؟ و نمیتوان به آسانی به حقیقت قضیه پی برد زیرا کتاب دانیال مدت ها پس از فتح بابل تألیف یافته است .

اینرا هم نمیخواهیم بگوئیم که روایت فوق اصولا ساختگی است ، اگر قبول کنیم که این روایت قبلا ماده ای داشته ناچار باید بپذیریم که ماده آن دارای اصل و ریشه ای نیز بوده است . دراینصورت ریشه را درکجا باید جستجو کرد ؟

در دین وعقاید وآداب و اقتصاد آنان نمیکرد ، بلکه فقط باخذخراجی معین اکتفا مینمود وفقط ناظر امور مهم بود .

رسم کوروش براین بود و دربابل هم همین طور رفتار کرد نماینده ای از خود درشهر بجای گذاشت وبه پای تخت خودبازگشت بدینطرین بابل در عین تابعیت از کوروش استقلال داخلی خودرانیز حفظ کرد .

مورخین یونان مینویسند که این وضع بیست سال دوام داشت، پس از مرگ کوروش داریوش برای فرو نشاندن شورشهای ماد وارد آن منطقه گردید.

در این وقت پادشاه بابل که موقع را مناسب دید ادعای استقلال کرد ، داریوش ناچار به بابل حمله کرد ، مورخین یونان جریان این جنگ را مفصلا نوشته اند و گفته اند همانطور که کوروش بکمك یکی از امرای سابق بابل موسوم به گبریاس شهر را تصرف کرد ، داریوش یکی از رجال فداکار خود را بهشهر فرستاد و اوتوانست توطئه‌ای علیه پادشاه بابل ترتیب داده واورا بقتل برساندودروازه‌هارا بروی داریوش بگشاید .

در کتاب دانیال از این ماجری نیز سخن رفته است منتهی به طرز خاص وشیوهٔ معینی . کتاب دانیال میگوید ، شبی که فردای آن پادشاه بابل به قتل رسید ، شاه دستور داد جلسه عیش و سروری برپا کنند ، در این شب نشینی ، بدستور شاه ساقی مجلس باده را در پیمانه های مخصوص که با پیکر مقدس ازاورشلیم به بابل آورده بودند می پیمود ، وقتیکه جام بدست شاه داده شد وشاه آنرا بدهان نزدیك

-۳-

ذوالقرنین مذکور در قرآن و کوروش

مثل اینکه مسئله اطلاق لقب ذوالقرنین به کوروش دیگر حل شد واگر کوچکترین احتمال وشکی نیز در این باره بود با پیدا شدن مجسمه کوروش از میان رفت . چه اگر از کلیه قرائن کتب عهد عتیق هم چشم بپوشیم ، تمثال کوروش دلیل موجود وحسی کاملی براین دعوی ماست

اکنون ببینیم آیا آنچه درباره ذوالقرنین در قرآن آمده است با احوال کوروش مطابقت میکند یا نه؟ هم اکنون بشرح این مطلب خواهیم پرداخت ، دراول کتاب مختصر وخلاصه ای درباره آنچه درقرآن آمده است بحث نمودیم و اکنون باز بدنبال همان مطلب رویم

انا مکنا له فی الارض

۱ـ درباره ذوالقرنین در قرآن آمده : انا مکناله فی الارض و آتیناه من کل شیئی سببا (۸٤) یعنی باو قدرت و توانائی اداره کشوررا بخشیدیم وهمه گونه وسائل را که برای بنیاد نهادن حکومت وفتوحات خود لازم داشت برایش فراهم ساختیم .

از سبك واسلوب خاص کلام قرآن یکی اینست که وقتی فتح یا موفقیت های بزرگی راکه از طرف کسی صورت میگیرد مستقیما بخدا نسبت می دهد ـ چنانکه در این آیه آمده ـ میخواهد تایید کند که امری بزرك و خارق العاده و بر خلاف موازین طبیعی صورت گرفته و فقط بخشش وعنایت خاص خداوندی بودهٔ که چنین کاری انجام پذیرفته است .

مثلا در سورهٔ یوسف نیز چنین میفرماید :

محققین معاصر عقیده دارند که باید قبل ازهرچیز برای پیدا کردن ریشه روایت فوق ، توطئه‌ی بابل را که نام بردیم مورد تعمق ودقت قرار دهیم . توطئه ای که‌ضدپادشاه بابل‌صورت گیرد ، ازطرف کدام طبقه - که‌بیشتر از شاه ناراضی هستند - میتواند باشد ؟ مسلما که‌یهودیان باید این طوطئه‌را چیده باشند.

در روایت فوق میگوید که پادشاه می خواست در ظروف متعلق به‌پیکر مقدس اورشلیم باده پیمائی کند ، مخصوصا که اهانتی به‌پیکر شده باشد . آیا چه‌کسانی ازین عمل بیشتر خشمگین‌شده‌ورنج میبردند ؟ مسلما رؤسای یهود بابل — بنا بر این مانعی ندارد که بگوئیم رؤسای مزبور در توطئه‌دست داشته‌اند وهمانها هستندکه‌خط وتهدید فوق را روی دیوارنوشتند وآنرا بدست غیبی نسبت دادند . البته یهودچنین اعترافی نمیکنند وعقیده دارندکه این امر معجزه‌ای‌بود که برای تایید آنها ازطرف خداوند نازل شده است .

وآتیناه من کل شیئی سببا

پس از آن قرآن کریم میفرماید «وآتیناه من کل شیئی سببا» یعنی همه گونه وسائل کار و موفقیت را در دسترس او نهادیم ، ملاحظه کنید که چگونه کلمات آیه با حقیقت وقایع توافق دارد ؟ جوانی که دیروز چوپان گمنامی بیش نبود ، امروز بر تخت شاهی نشسته و پادشاهی است که همه گونه وسائل بدون جنگ وخونریزی برایش فراهم آمده است !

مورخین یونان مینویسند که تمام قبائل پارس از دل و جان قبول فرمانروائی اورا نمودند و برای اولین بار در تاریخ کشور متحدی از دولت ماد و پارس تشکیل شد و نیروهای فراوان که تا آنروز سابقه نداشت برگرد کوروش جمع آمد .

نخستین کار بزرگ

۲ـ پس از آن آیه ، قرآن سه کار بزرگ برای ذوالقرنین بر میشمارد که نخستین آن متوجه «مغرب الشمس» است که مسلم است غرض از «مغرب الشمس» جهتی است که خورشید در آن غروب میکند یعنی جهت مغرب ، نه اینکه مقصود در آن محل واقعی غروب خورشید باشد چه چنین مکانی طبیعتا وجود ندارد ؛ ازین نظر کلیهٔ حملاتی که در این آیات مغرب الشمس ومطلع الشمس دارد باید به مشرق و مغرب ترجمه شود .

در «عهد عتیق» همچنین تعبیراتی می یابیم ، مثلا در کتاب زکریا خداوند میفرماید : بندگانم را از سرزمینی که خورشید از آنجا برمی آید و سرزمینی که خورشید در آن فرومیرود نجات میدهم (۸ : ۷) ، در این آیه مقصود این است که مردم بیت المقدس را از چنگ مصر و بابل نجات داده است . این یک امر واضحی است که مصر برای فلسطین درحکم سرزمین مغرب و بابل برای فلسطین حکم مشرق را داد .

وکذالك مکنا لیوسف فی‌الارض (۱۲ : ۵۶) یعنی یوسف علیه‌السلام را در سرزمین مصر برگماشتیم ، در اینجا هم امررا از آن نظر مستقیما مربوط به خدا میکنند که کاری برخلاف معهود وطبق شرایطی خاص و خارق‌العاده صورت گرفته ، زیرا یوسف به طریقی عجیب به تخت وتاج مصررسید ، خداوند اورا ازحضیض‌زندان بیرون کشید و به اوج پادشاهی رسانید .

اسلوب کلام‌درباره ذوالقرنین نیز همینطوراست ولازم‌میرسد که‌ذوالقرنین نیز مثل یوسف درشرایط‌غیرعادی ومشکل به‌تخت‌وتاج رسیده وفقط لطف خاص خدائی شامل اوبوده باشد .

وقتیکه دراحوال کوروش بررسی‌میکنیم ، می بینم که‌جزئیات زندگی او با حیات ذوالقرنین قرآن مطابقست. زندگی کوروش در محیطی که حوادث گیج‌کننده آنرا فرا گرفته بود شروع شد بحدی که بعد ها بصورت افسانه در آمد ، به محض اینکه پا بدنیا گذاشت . جد مادریش سخت‌ترین وکینه توزترین دشمن وی‌گردیدکه به قتل طفل معصوم فرمان‌داد ، ولی‌مامور قتل ازین کارسرباز زد و روی رحم و عطوفتی که قلبش را فراگرفته بود اورا درچنگال‌مرگ نجات بخشید .

کوروش در صحرا و کوهستانها بزرك شد ، درکنف‌حمایت چوپانان گمنام وبدون تمدن پرورش یافت.

در همین حال ناگهان و بی سابقه احوال او تغییر یافت و به میدان سعی و عمل رانده شد ، ترقیات او بسیار سریع انجام گرفت ، کشور ماد بدون مزاحمت در برابرش زانوزد . معلوم است که سیر حوادث یك زندگی عادی هرگز چنین نیست واین همه اتفاق در زندگی یك فرد مسلما امری غیر عادی و نادر و عجیب بشمارمیرود !

پیروزی کوروش بحدی سریع بود که هیچکس آنرا تصور نمیکرد
چهارروز بیشتر ازجنگ پتریا نگذشته بود که پای تخت لیدی تسلیم و
کرزوس پادشاه در دست سلطان اسیر گشت .

بدینطریق آسیای صغیر ، کلا از دریای سیاه تا دریای شام
بتصرف کوروش در آمد . و کوروش همچنان پیش
میرفت تابه آخرین نقطه مغرب یعنی به ساحل دریا رسید ودر اینجاست
که طبعا پای کوروش باز میایستد ، همچنانکه دوازده قرن بعد ، پای
موسی بن النصیر نیز درسواحل شمالی افریقا ازرفتن بازماند .

کوروش از هنگمتانا تا لیدی هزار وچهارصد میل راه پیمود
وچون دیگر نمیشد از روی امواج دریاگذشت ، بجای ماند وایستاد ،
در اینجا — در ساحل — است که دیده می‌شود خورشید هنگام غروب
دردریا فرو میرودو ازاین نقطه بلاشك همان مقصود عبارت مغرب الشمس
یعنی انتهای مغرب — بدست میآید .

وجدها تغرب فی عین حمئة
ووجد عندها قوما

اکنون نقشه سواحل غربی آسیای صغیر را برابر بگذاریم ،
در این نقشه می‌بینیم که بیشتر ساحل به خلیج های کوچکی منتهی
می‌شود مخصوصا در نواحی حدود ازمیر که دریا تقریبا صورت یك
چشمه بزرك بخود می گیرد .

سارد در نزدیکی ساحل غربی قرار داشت وچندان ازشهرازمیر
فعلی فاصله نداشت ، در اینجا می‌توانیم بگوئیم ، کوروش بعد ازاستیلاء
برسارد به نقطه‌ای ازسواحل دریای اژه نزدیك ازمیرمی‌رسد ودرآنجا
متوجه می گردد که دریا صورت چشمه ای بخود گرفته و آب نیز از
گل ولای ساحل تیره‌رنك بنظرمی‌رسد . در حوالی غروب اگر کسی
اینجا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید چنان است که درآب
محو میشود این آن چیزی است که قرآن ازآن تعبیر باین جمله می نماید

بعض مفسرین که کوشش دارند مطالب را با عجایب ووقایع پیچیده و غیر عادی در آمیزند ، در این باب نیز گمان برده اند که ذوالقرنین بجائی رفت که خورشید در آن محو و نابود میشود !!

در هرحال ، نخستین کار بزرك ، درمغرب صورت گرفته است در اینجا مسلم است که اولین هجوم کوروش متوجه لیدی که درجنوب آسیای صغیر واقع است گردید ، اگر از ایران شمالی به طرف آسیای صغیر راه بپیمائیم همه جا بسوی مغرب خواهیم رفت .

یکباره هنوز کوروش تاج کشور متحد پارس وماد را برسر نگذاشته متوجه میشویم که با پادشاه آسیای صغیر موسوم به کرزوس روبرو میشود .

پای تخت کشور آسیای صغیر ـ که آنروز بنام لیدی در ایران خوانده میشد شهر سارد بود ، پیش از کوروش نیز جنگهائی بین ماد ولیدی درگرفته بود ، دراین اواخر ، کرزوس با جد کوروش استیاگس آشتی نمود ومتحد شده بود وبرای تحکیم روابط فیمابین دوخانواده باهم ازدواج نیز نموده بودند ، اما بعد ها کرزوس تمام روابط و علایق خانوادگی را زیرپا گذاشت و تشکیل امپراطوری بزرگی ازپارس وماد زیر نظر کوروش براو گران آمد ازاین نظر نخست دولت های بابل ومصر و اسپارت را علیه او تحریك کرد وخود نیز یکباره و ناگهانی به شهر پتریا که در مرز واقع بود حمله برد وآنرا گرفت .

کوروش ناچار به مقابله برخاست ، ازپای تخت ماد هنگمتانه (همدان) خارج شدو مثل صاعقه برسرخصم فرود آمد ، جنك وخونریزی زیادطول نکشید ولیدیا پس ازتصرف دوشهر مهم پتریاو سارد دربرابر کوروش بزانودر آمد .

هرودوت به تفصیل وقایع این جنك را می نویسد ومیگوید :

قدم سوم در شمال
و بنای سد یاجوج و ماجوج

٤ ــ قدم سوم حمله به منطقه کوهستانی شمال و جلو گیری از خرابکاری‌قومی بنام یاجوج وماجوج و بنای سدی است . این اقدام در حدود دریای خزر شروع و به کوه های قفقاز می رسد ، درآنجا بین دو کوه دره ای است که سد در آن جا بنا می شود .

قرآن در این باره میفرماید: «حتی اذا بلغ السدین وجد من دونهماقوما لایکادون یفقهون قولا» یعنی قومی کوهستانـــی و وحشی بوده که از مدنیت وفهم و شعور حسابی نصیبی نداشتند.

مقصود از دوسد دراینجا تنگه ای است که بین‌دو کوه‌بلنددر قفقازقرار دارد. درمشرق‌قفقاز ، دریای خزرراه عبور به‌شمال‌راسدمیکند، در مغرب‌نیز دریای سیاه مانع ازعبور بطرف‌شمال است. دروسط این دو دریا نیز سلسله‌جبال‌بسیار بلند ومرتفعی است که درحکم یك دیوار طبیعی‌بین جنوب وشمال محسوب میشود .

قبائل شمال برای هجوم بنواحی جنوب هیچ راهی نداشتند جز تنگه‌ای که در میان این رشته کوهها وجود دارد ، وحشی ها از این تنگه به نواحی جنوبی هجوم برده و به قتل و غارت می پرداختند . کوروش در این تنگه سدی آهنین بنا کـــرد و بدین وسیله جلـــوی مهاجمین را گرفت .

نه تنها مردم قفقاز با ساختن این سد ، از هجوم قبائل‌شمالی راحت شدند ، بلکه تمام نواحی آسیـای غربی وشمال مصر از آسیب آنان درامان ماند .

به نقشه نگاه کنیم ، آسیای غربی در پائین ، دریای خزرو دریای سیاه بالای آن قرار دارد و کوههای قفقاز نیز بین دو د...

«وجدها تغرب فی‌عین‌حمئه» یعنی چنین دید که خورشید در محلی که آب تیره رنگ بود فرو می‌رفت . مسلم است که خورشید در محلی معین غروب نمیکند ، ولی اگر درسواحل دریا ایستاده باشیم ، در نتیجه کرویت زمین‌وانحنای‌سطح آب‌راخواهیم‌دید که خورشیدهنگام غروب کم کم و آرام‌آرام درسینه دریاجای میگیرد .

قدم دوم‌در مشرق

۳ــ قدم دوم را ذوالقرنین در جهت «مشرق‌الشمس» یعنی محلی که خورشید طلوع می کند بر میدارد . هرودوت و کتزیاس هر دو از اقدامی که کوروش پس ازفتح لیدی وقبل ازفتح‌بابل برای خواباندن شورشهای‌مشرق نمود نام میبرند .

این دو مورخ گویند ، طغیان بعض قبایل وحشی در بیابان مشرق کوروش را وادار به‌حمله به‌مشرق نمود واین‌باآنچه در قرآن آمده است مطابقت دارد که میفرماید «حتی‌اذا بلغ مطلع‌الشمس‌وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا » یعنی وقتی به انتهای مشرق رسید ، دید خورشید بر قومی میتابد که حتی وسائلی برای حفظ خود ازگرمای آن‌ندارند. یعنی این‌طایفه ازقبائل کوچ‌نشین بودند که درشهرها منزل نکرده وطبعا خانه نداشتند.

این قبائل کدامند ؟ از آنچه مورخین یونان ذکر میکنند بر میآید که باید همان قبایل باکتریا یا بلخ باشند. وقتیکه روی‌نقشه دقت کنیم ، متوجه میشویم که بلخ در حکم شرق دور ایران است ، زیرا ازبلخ دیگر کوهها یکباره ارتفاع گرفته و راه را می بندد ،

کوروش بطرف‌مشرق متوجه‌شد وتا بلخ تاخت مقصود از گیدروسیا که‌مورخین یونانی‌نام میبرند. همان سرزمینی است که امروز بنام‌مکران و بلوچستان خوانده میشود

کسی که ایمان آورد و عمل نیکو کرد ، سزای او نیکی است ودرکار او گشایشی حاصل.»

بدین ترتیب کوروش ازگناهان سابق مغلوبین نیز چشم‌میپوشد و میگوید اگر پس‌ازین کسی بدی‌کرد بد خواهد دید.

مورخین یونان عموما عقیده دارند که کار های کوروش پس‌از فتح لیدی نه‌تنها توام باداد و دادگستری‌بوده بلکه بسی بالا تر از آن مینمود ؛ همه بخشش وداد و بزرگواری بود، کوروش تا پایه‌داد نایستاد بلکه از آن مقام نیز فراتر رفت .

هرودوت میگوید کوروش فرمان داد که‌لشگریان مگر بـا سپاهیان دشمن، باهیچکس بااسلحه روبرو نشوند، همین‌طور هم کردند فراموش نکنیم که پیروزی کوروش، یك شکست عظیم برای خدایان یونان بود که مردم بکرامات آنان اطمینان داشتند.

مورخین میگویند کرزوس قبل از اقدام به حمله به سپاهیان کوروش، ازغیبگوی معبد دلفی (۱) در این باب‌استخاره کرد وخدایان اورا درپاسخ به فتح وپیروزی شگرفی وعده دادند !

پس‌از جنك که کرزوس شکست خورد، افتضاح‌این‌پیشگوئی پدید آمد ، مورخین و مفسـرین کوشش کردند کـه روی آن را بپوشانند و گفتند که معبر معبد دلفی جواب را اشتباه گفته ؛ بدین

---

۱ – درشهر دلف – یونان – معبدی بودکه درنزد یونانیها بسیار مقدس و محترم محسوب میشد، کرزوس قاصدی فرستاد وازغیب‌گوی معبدکه مردم همه بقول او اعتماد داشتند وپی تی *pythie* نام‌داشت درباره جنك‌سؤال‌کرد وجواب رسید «اگرپادشاه ازرودهالیس بگذرد دولتی بزرك منهدم خواهدشد» این جواب دوپهلو بود وبعد ها گفتند مقصوداز آن‌انهدا لیدی بوده‌است (مترجم)

دیواری سدمانند ایجاد نموده است. این سد طبیعی صدها میل طول دارد وهیچ خللی نیز بدان وارد نمیشود، طوائف شمالی چنانکه گفتیم فقط از یك دره تنك می توانستند به جنوب سرازیر شوند، کوروش با بنای سدی آهنین ، این سد طبیعی را استحکـام تمام بخشید و در حقیقت بدین وسیله دروازه آسیای غربی و نواحی شمالی را قفل نمود.

اما طوائفی که ذوالقرنین در آنجا یافت و گفته میشود که دور از تمدن بودند، احتمال دارد همان قومی باشند که مورخین یونانی بنام « کولشی » خوانده و داریوش نیز در کتیبه خود به کوشیاه از آنان نام میبرد و همینها هستند که به کوروش از قوم یاجوج و ماجوج و هجوم آنها شکایت بردند وچون تمدنی نداشتند در قرآن به «لایکادون یفقهون قولا» توصیف شده‌اند یعنی حرف نمی فهمیدند.

اوصاف اخلاقی ذوالقرنین
که در قرآن آورده شده

۵ــ اکنون اوصاف اخلاقی ذوالقرنین در برابر ماست، نخستین آن عدل و داد و رعیت نوازی است. ببینم این صفت تاچه حددرزندگی کوروش وارد است

قرآن میفرماید این قوم در دست تست، تو میتوانی آنان را مجازات کنی یااینکه ببخشی و به نیکی گرائی ، مقصود ازاین دسته همان قوم یونانی است که بدون دلیل به کوروش حمله بردند و بالاخره نتیجه نگرفتند و کوروش فاتح شد البته می توانست ومیبایستی آنان را مجازات نماید .

ذوالقرنین چه کرد ؟ به مردم گفت بلکه عملا ثابت کرد که «من از آنان که میل به ستمگری و ستمکاری دارند نیستم ، کسی که ظلم کرد، سزای او ظلم خواهد بود و عذابی شدید خواهد دید ، اما

از آتش نجات بخشید، پرداختهٔ خیال یونانیان است ، مورخین آنها حقیقت مطلب را نوشته اند .

در قرآن آمده است که ذوالقرنین گفت «وسنقول له من امرنا یسرا » یعنی اگر کسی نیکو کرد ، خواهید دید که در برابر از طرف من باو بسختی و ببدی رفتار نخواهد شد» مورخین یونان عموما به حقیقت این مطلب ایمان دارند و می نویسند که کوروش با همه به نیکی و داد رفتار کرد، مردم را ازز یر بار خراج گران ومالیات- های سنگین که از طرف پادشاهان بردوش رعیت نهاده شده بودنجات داد، آسان گرفتن کوروش درکارهاومهربانی او دوره‌جدیدی‌درآسایش و رفاه قاطبه مردم پدیدآورد.

اخلاق عمومی کوروش

٦ - آنچه ازاخلاق کوروش شنیدیم همه‌را در وظیفه‌ای که درغرب برعهده او گذاشته شده‌بود انجام داد.

فراموش نکنیم که مورخین ثلاثه بزرگی که تاریخ کوروش را نوشته‌اند نه تنها با کوروش هموطن وهم مذهب نبوده اند، بلکه با او و دولت او روابط دوستانه هم نداشته‌اند ، کوروش ایدی‌را شکست داد . شکست لیدی در حقیقت شکست قومیت وتمدن ومذهب یونان بود. جانشینان کوروش، داریوش و اردشیر هردو بیونان حمله بردند و آن کشور را فتح کردند، و از آن روز یونان درحکم دشمن خونخوار پارس در آمد.

مورخین ثلاثه کتب خودرا درزمان اردشیر وبعداز اوتالیف کرده اند ، یعنی در عصری که عواطف و احساسات ملی یونان در برابر ایرانیان یک پارچه آتش شده بود ، شعرای یونان شدیدترین نمایش نامه ها را ضد پارسیان به رشته نظم می کشیدند که هنوزهم

معنی که گفته بودند: «کروزس حمله میکند، دراین جنگ کشوری عظیم شکست خورده و ازمیان خواهدرفت » و مقصود ازاین کشورعظیم خود کشور لیدی بوده نه پارس.

همچنین درباره سوختن کرزوس مینویسند، موقعیکه کوروش فرمان داد منجنیقی را که از چوب ساخته و کرزوس را روی آن نهاده بودند آتش بزنند، کرزوس سخنی را که یك فیلسوف یونانی روزی باو گفته بود بیاد آورد و نام اورا برزبان راند، این مطلب بگوش کوروش رسید وفرمان داد تا آتش را خاموش کنند اما کار از کار گذشته بود ، دراین موقع کرزوس رب‌النوع آپولون‌را بکمك طلبیدودرهمان حال، با اینکه آسمان ابر نداشت بارانی شدید شروع بریزش کرد و آتش دریك زمان فرونشست وجان کرزوس توسطخدای مذکور- پس‌از آنکه‌مردم نتوانستند- نجات داده شد.

اینها را مردم گمان میکردند، اما ازکتب تاریخی‌هردوت و گزنفون، حقیقت درك میشود. کوروش پس از آنکه به‌بشارت خدایان یونان دل‌گرم شده بود ، به حمله دست زد، مردم نیز قبل از حمله از گفته خدایان مطلع بودند : کوروش خواست اعتقاد پوچ و خرافی مردم را باطل سازد و بآنها نشان دهد که این خدایان نه‌تنها نمیتوانند برای کسی پیروزی تهیه کنند بلکه حتی آن را که دوست دارند از آتش نیز نجات نتوانند داد، از این نظرمنجنیقی بپای کرد و کرزوس را برآن نشاند و آنرا آتش زد تا مردم بچشم قدرت خدایان ساخته خود را ببینند .

وقتی که این حقیقت راخوب بچشم مردم واضح کرد دستور نجات کرزوس راازآتش داد، اینکه آپولون معجزه کرد و کرزوس‌را

بروز شخصیت کوروش

۷- روشن ترین مطلبی که در نوشته های این مورخین میبابیم مقام و شخصیت بی نظیر کوروش بود؛ همه اتفاق رای دارند که کوروش از جنس دیگران نه، بل وجودی نادر و بی نظیر بود. چنانکه گوئی برای زمان آینده بوجود آمده بود آموزگار باو چیزی نیاموخته و حکیمی به تربیتش همت نگماشته وحتی درشهر و آبادی نیز پرورش نیافته بود. آموزگارش طبیعت و حکمت ازلی مربی او بود، دامان کوه و صحرا مکتب پرورش اوست از چوپانان دشت های شرقی استان پارس بود. اما شگفتی بازی روزگار را بنگرید، که همین چوبان گمنام روزی چنان شخصیت خود را به چشم جهانیان کشید که همه را خیره کرد و بزرك ترین نمونه حکمروائی و بالا ترین مثال حکمت و فضیلت شد.

اسکندر بزرك که از چشمه پرورش ارسطو آب خورده بود، شك نیست که فاتحی بزرك محسوب میشد، اما ببینم آیا گوشه ای از زوایای اخلاق و انسانیت را گشود: کوروش ارسطو و معلم اولی نداشت، بجای مکاتب بشری، مکتب طبیعت اورا پرورش داد، معذلك همچون اسکندر، تنها به فتح کشور ها اکتفا نکرد بل کشور انسانیت و فضیلت رانیز فتح کرد.

ازین نظر، عمر فتوحات اسکندر باعمر خود او پایان پذیرفت اما پایه هائی که فتوحات کوروش در کشور ها گذاشت، دوقرن کامل برای فرزندانش حکومت را نگاهداشت و دست روزگار به انهدام آن توفیق نیافت.

باقی است . البته درچنین شرایطی نباید انتظار داشت که یك نفر یونانی درمدح و منقبت ملت دشمن خودسخن گوید وبآزادی درثنای او ترانه سراید. باهمه اینها، آنطور که دیدیم هرسه تن مورخین بزرك فوق به عظمت خارق العاده کوروش اعتراف و در برابر فضائل اخلاقی بی نظیراو تسلیم شده اند .

این دلیل قاطعی است که شهرت محاسن و نیك رفتاریهای کوروش در آن عصر تا بدان پایه در انظار جهان پیچیده وورد زبان خاص وعام شده بود که کسی را یارای انکار آن نبود ولوآنکه طرف دشمن نابکار او باشد، درباره اخلاق کوروش دوست ودشمن سخن را بیك روش گفته اند وچه خوش گفت آنکه گفت :

و ملیحه شهدت بها ضراتهـــا

والفضل ما شهدت به الاعداء!

هردوت گوید« کوروش پادشاهی بزرگوار ، بخشنده وآسان گیر بود . همچون دیگر خسروان به جمع مال و منال حریص نبود ، بلکه دربخشش وکرم افراط میکرد، داد مظلومین را میداد و آنچه راکه خیرخلق درآن بود هدف خود قرار داده بود»

گزنفون می نویسد: کوروش پادشاهی هوشیار ومهربان بود با نبوغ پادشاهی ، ملکات و فضائل حکماء نیز در او جمع شده بود، کوشش داشت کشور خود را باوج عظمت برساند، بخشش او بـــر جبروت و جلال او میچربید .

«خدمت همنوع را شعارخویش قرار داده وخوی او دادگستری و احقاق حق ستمدیدگان بود، تواضع و نرم دلی، جای کبروغرور را درسر اواشغال کرده بود.»

«موفقیت و پیروزی کوروش ، بسیار بزرك بود ، تا ۱۲ سال قبل ، حاکم ولایت کوچکی بنام «انشان» بود ، در حالیکه یکباره می بینیم تمام حکومت های قوی و بزرك در برابر اوزانــو میزنند ،

اینها کشورهائی بودند که روزی دم از امپراطوری جهانی میزدند . سرزمین «ساراگون» پادشاه افسانه ای کشور «آکاد» و امپراطوری بخت النصر و بابل اکنون در برابر امپراطور جدید سر تسلیم فرود آورده و کوروش نه تنها فاتحی بزرك ، بلکه حاکمی مقتدر برای این ممالك محسوب میشود .

«ملتها نه تنها رژیم جدید را پذیرفتند ، بلکه بآن بسیار روی موافق نشان دادند چنانکه در ده سال عمر کوروش پس از فتح بابل ، می بینیم که هیچ شورش وسرو صدائی در امپراطوری بزرك او روی نداده است .

«صحیح است که ملتها در برابر او تسلیم شده بودند ولی این تسلیم در برابر سخت دلی و استبداد او نبود چه حکومت کورش قتل وعذاب وتبعید و غارت نمی شناخت ، گناهکاران را بتازیانه نمی بست وقتل عام نمیداد وملتهارا براندن از کشور وموطن خود تهدید نمیکرد بلکه تمام این تسلیم ها نتیجه این بود که امن وآرامش همه جا رافرا گرفته گرك ومیش باهم زندگی میکردند .

«آثار بیداد پادشاهان آشور و بابل ازمیان رفته و ملت های تبعید شده بکشور ها وشهرهای خود بازگشته و خدایان ومعابد خود را از نو برپای داشته بودند ، از آداب ورسوم قومی هیچ ملتی جلوگیری نمی شد بلکه همه درکار خود آزادی داشتند وادیان ومذاهب انحصاری نشده وبجای خوف ووحشت عمومی سابق ، داد و دادگستری وبخشش ومساوات تام نصیب قوم شده بود»

اکنون ببینیم قرآن درباره خصال ذوالقرنین چه میگوید

هنوز نفس واپسین اسکندر از دهان خارج نشده بود که کشورش بچند پاره تقسیم گشت ، اما روزی که کوروش چشم از جهان بربست ، هنوز کشور او مستعد توسعه و تقویت بود . فتوحات او هنوز به مصر نرسیده بود که پسرش دره نیل را نیز گشود و یك پاره یك امپراطوری بزرك جهانی پدید آمد که دنیای قدیم نظیر آن را نشان نمی دهد .

قسمت اعظم قاره آسیا و اروپا و مصر زیر فرمان امپراطوری بود که پسر کوروش بتنهائی بر اورنك آن تکیه زده بود.

فتوحات اسکندر همه جنبه مادی داشت . اما کوروش روح کشور ها را میگشود ، امپراطوری اسکندر سر بر داشت اما پایداری نتوانست ، در صورتیکه امپراطوری کوروش سالها پابرجای و استوار ماند.

اعتراف مورخین معاصر

محققین معاصر تاریخ نیز باین حقیقت اعتراف دارند مستر گرندی استاد دانشگاه اکسفورد که در تاریخ قدیم تنها مرجع موثق شناخته میشود و تاریخ گرانبهای او (جنك بزرك پارس) قبول عام یافته است، دران کتاب میگوید :

«شك نیست که شخصیت کوروش شخصیتی نادر و بی نظیر و در عصر خود غیر عادی بود. کوروش در دل ملل معاصر خود چنان اثری بجای گذاشت که عقل را مات میکند ، گزنفون شاگرد سقراط تاریخ حیات او را پس از ۱۵۰ سال تالیف نموده . در تمام روایات او فضائل بارز کوروش را می بینیم ، صرف نظر از اینکه باین مطلب اهمیت بدهیم یا ندهیم، ناگزیریم اعتراف کنیم که رشته سیاست مملکت داری کوروش، مربوط و وابسته به محاسن اخلاقی و ملکات فضیلت او بود . وقتیکه رفتار او را در برابر رفتار پادشاهان سلف او از کشور های آشور و بابل قرار دهیم ، می بینیم که درخشندگی و برجستگی خاص رفتار کوروش در بین سایرین کاملا آشکار است.»

گرندی در جای دیگر گوید :

(۳ - ۷۳) یعنی جز بکسی که از دین شما پیروی کنند ، یاری نداشته باشید .

با همه این تعصبات ، این قوم در برابر فضائل کوروش که از هر حیث در برابر آنها بیگانه و غیر بود، سپر انداختند و نه تنها به بزرگواری او اعتراف کردند بلکه اززبان پیغمبران خود او را مسیح موعود شناختند و لقب دادند.

این مطلب مارا برآن میدارد که قبول کنیم در دین کوروش جوانب و قسمتهائی بوده است که یهود باهمه تعصب ضد بیگانگان حاضر باین اعتراف شده اند .

مسلم است که انسان نیکو کاران را همیشه میستاید ومحترم میدارد و البته جای تعجب نیست که یهود در برابر کسیکه آنانرا از اسارت وبدبختی نجات داده است سرتعظیم فرود آورند و اختلاف دینی اورا هم مهم نشمارند، ولی مسئله‌ای که از آنان مستبعد است این نکته است که اورا فرستاده خدای خویش دانند و از اولیاء و اصفیاء شمارند .

مزدیسنا یا دین زردشتی

اکنون آنچه از معتقدات مذهبی کوروش‌می دانیم موردتعمق قرار دهیم .

باتوجه به شواهد تاریخی باید بدانیم کـه کوروش دین مزدیسنی داشت، یعنی پیرو دینی بود که زردشت پیغمبر معروف ایران بنا نهاد .

زردشت درچه زمانی ظهورکرد؟ ما دقیقا از آن اطلاع نداریم بعضی مورخین یونان در قرن دوم و سوم قبل‌ازمیلاد- آنطور که در زمان آنها شایع بوده است- میگویند هزاران سال از عهد زر دشت

- ۵ -

معتقدات ذوالقرنین مذکور درقرآن و کوروش

آخرین ومهمترین چیزی که ازاوصاف ذوالقرنین جلب توجه ما رامی کند، اخلاص و پاکی عقیده اودرستایش خداوند یکتا وایمان اوبدنیای دیگراست . آنچه درقرآن دراین باره آمده بود دیدیم ، اکنون ببینیم آیا صفات کوروش با آنچه در باره ذوالقرنین آمده است توافق دارد یا خیر ؟

جواب مثبت است، زیرا قرائن و شواهد همه دلیل بر این معنی است . اولین چیزی که در این خصوص باآن روبرو میشویم ، عقیده قومی یهوداست، کتب دینی یهود تصریح میکنند که کوروش فرستادهٔ منتظر خداوند و مسیح اوست که برای بسط عدل و داد وفراهم آوردن خشنودی خود اورا برگزیده است

مسلم است، یهود در این مورد بکسی که بت پرست باشد معتقد نمیشد وناچار بایستی کوروش یکتاپرست و مؤمن بخداوند باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود

وشیده نماند که بعلت غرور ملی بی اندازه، یهود اصولا در برابر بیگانگان و اقوام غیر یهود بیش از اندازه تعصب بخرج میدهند و هیچ چیز برای آنها گرانتر ازین نیست که بیگانه‌ای رابیزرگواری و شرف معترف شوند. چنانکه همین تعصب آنها را در اوایل ظهور اسلام از گرویدن به حضرت محمد (ص) بازداشت بحدی که طبق آیه قرآن یهودان همیشه بهمدیگر میگفتند« ولا تومنواالالمن تبع دینکم»

کتیبه های داریوش که دردامان کوه‌ما را به معتقدات‌دینی هخامنشیان آگاه می کند.

مورخین عموما عقیده دارند که کوروش در سنه ۵۲۹ ق.م بمرد و پسرش کمبوجیه (کا بی‌سیز)جانشین او شد که درسال ۵۲۵ ق.م بر مصر دست یافت.

موقعی که در مصر بود، شنید در ماد شورشی برپاشده ست و مردی بنام گئومات خود را پسر دوم کوروش که به نام «بردیه» (سمردیز به یونانی) خوانده میشد و قبل از کمبوجیه از دنیا رفته بود خوانده است.

کمبوجیه از مصر بازگشت . و در بین راه — درشام - او نیز بمرد، چون از نسل کوروش پس‌از مرك کمبوجیه کسیکه‌لایق سلطنت باشد باقی نمانده بود، پسرعم او داریوش به تخت نشست وشورش را خواباند و رهبر آنرا کشت.

مورخین عموما نوشته اند که‌داریوش درسال ۵۲۱ ق.م‌یعنی ا هشت‌سال پس‌از مرك کوروش بتخت نشست.

مورخین یونان تصریح کرده اند که در شورش ماد، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند وبآتش آن دامن میزدند .

داریوش شخصادرکتیبه خود، لیدر انقلاب رابلقب «موغوش» یعنی پیرو دین قدیم ماد میخواند.

پیروان دین مذکور بعداز آن نیز چند بار دست بانقلاب زده اند، یك بار شورشی برهبری یك نفر «مغ» دیگر بـه نام فره ورتیش بپاشد که‌درهمدان بقتل رسید، پس ازاو نیز «شترت‌خمه» نامی دست بانقلاب زدکه در اردبیل کشته‌شد.

کتیبه های داریوش که خوشبختانه چون دردل کوه جای‌دارد

میگذرد. این اشاره مسلم است که زمان‌زردشت‌راز هزار سال قبل از میلاد پیشتر میبرد ،

محققین معاصر عقیده دارند که در این قول تا حدی مبالغه شده است و تا این زمان زردشت قدمت نمی توانند داشته باشد.

پرفسور گلدنر آلمانی عقیده دارد که زمان زردشت از شش‌قرن قبل از میلاد تجاوز نمیکند. بیشتر محققین نیزعقیده اورا قبول نموده اند ، اگر این مطلب درست باشد بنابراین کوروش و زردشت در یکزمان میزیسته اند.

در باره محل ظهور زردشت عقیده‌اغلب علمابراین است که در ایران شمالی بوده است ، یعنی سرزمین آذربایجان (آتروپاتگان) که در بخش «ویندی» از کتاب اوستا بکلمه « ایریاناویجو » یا ایران ویژه تعبیر شده مرکز ظهور زردشت باید باشد.

گلدنر میگوید اگر بروایت شاهنامه تسلیم شویم ، مقصود شاهنامه از گشتاسب (ویشتاسب) باید طبق قول مورخین یونان پدر داریوش باشد .

گو این که زردشت قبل ازکوروش ظهور کرده و یا معاصر باکوروش‌بوده ولی‌نمی‌توان دراینکه کوروش پیرودین زردشت بوده است شك کرد .

درست است شواهد تاریخی که مستقیما در آنچه گفتیم ما را تائید کند نداریم ، ولی وقتی که در قرائن تاریخی که وقایع تاریخی بـه ما می دهد ، دقت کنیم ، از قبول آنچه گفتیم گزیری نیست . . .

اکنون دو حادثه مهم رابرای درك اين‌مقصود تشریح میکنیم، یکی شورش گئومات که هشت‌سال پس‌ازمرك کوروش‌رخ داد ودیگر

دین قدیم مردم را بنام دین علیه او تحریك نموده و وادار بهشورش می نموده اند ؟

شخصیت کوروش در حقیقت یك انقلاب اخلاقی و روحی در مردم عصر خود پدید آورد .

من در خانواده های سلطنتی ایلامی و آشوری و بابلی از لحاظ اخلاق و خصائل روحی کسی‌را همتای کوروش نیافتم ، مسلم‌است که کوروش از سرچشمه اخلاقی دیگری غیر از اینها آب میخورده است و شك نیست که این سرچشمه، همان تعالیم عالی‌اخلاقی زردشت که بر پایه «هومت» «هوخت» و «هوورشت» یعنی پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك قرار داشت می تو ند باشد . اینها اســاس دین زردشتی بود ، و کدام یك از منابع اخلاقی جز اینها میتواند شخصیت بی‌نظیر اخلاقی شاهنشاه کوروش را بوجود آورد؟

با این تفاصیل اگر قبول کنیم کـه ذوا لقرنین دین مزدیسنی داشته نه تنها قرآن در باره او ایمان‌به خدا و روز شمار را ثـابت نموده ، بلـکه او را جزء وحی رسیدگان ازطرف خــدای قلم داده است ، بنا بر این آیا لازم نیست کـه دین زردشت دیـن صحیح و آسمانی باشد ؟

چرا، لازم بنظر میرسد، دلیلی هم برای رد این الزام نداریم زیرا تاکنون ثابت شده که دین زردشت دین توحید و اخلاق فـاضله بوده و پرستش آتش و عقیده ثنویت از آن نیست ، بلـکه از بقایای مذهب مجوسی مادی است که بعد ها با مبادی مذهبی‌زردشت آمیخته شده است .

دین ماد وپارس،قبل‌از زردشت

معتقدات دین ماد وپارس، قبل‌از ظهور زردشت‌مثل معتقدات سایر ملت های آریائی بوده است.

هجوم اسکندر، نتوانسته است بر آن ضربتی بزنند، مهم ترین آن، کتیبه بیستون است، داریوش در این کتیبه به تفصیل رسیدن به تخت و تاج و خواباندن شورش گئومات مغ را بیان می کند

در استخر کتیبه دیگری است که داریوش نام کشور های تابعه خود را ذکر میکند، در این کتیبه ها داریوش همه جا نام «اهورا مزدا» را میبرد وجمیع پیشرفتها و موفقیتهای خودرا مرهون عنایت او میداند. احتیاج نیست بگوئیم که‌اهورا مزدا دردین زردشت خدا است .

همچنین نباید فراموش کرد در کتب مورخین یونانی مطلبی دال براینکه کمبوجیه یا داریوش دین تازه ای اختیار کرده باشند وجود ندارد .

هرودوت دوسال بعداز وفات داریوش یعنی درسال ٤٨٤ق.م متولد شده و تاریخ خود را قریب ٥٠ سال پس از وفات داریوش تدوین نموده، بنابراین عصر داریوش با زمان او فاصله زیادی ندارد، با همه اینها هرودوت از دین داریوش در نوشته های خود ذکری نمی کند .

این عدم ذکر دلیل چیست ؟ دلیل براین است که کمبوجیه و داریوش پس از کوروش دین تازه‌ای را گردن ننهاده اند، با توجه باینکه محقق است داریوش پیرو دین زردشتی بوده آیا مسلم نیست که دین زردشت قبل از داریوش و کمبوجیه وارد خانواده سلطنتی هخامنشی شده باشد ؟

باز می بینیم که پیروان دین قدیم چند سال پس از مرگ کوروش چند بار شورش مینمایند ، باین دلیل آیا ثابت نمی شود که کوروش مذهب تازه ای قبول نموده که همان‌دین زردشت باشدوروسای

شراب از شعائر دینی آنها محسوب میشد . شراب تندی که مستی شدید می آورد و در کتب ویـدا به نام « سوم » موسوم است نزد مادیها و پارسها به «هوم» نامیده میشد و زردشت در باره این شراب در اوستا گوید:

« خداوندا ، کی خواهد بود که رؤسای این سر زمین از گمراهی نجات یابند ؛ چه وقت آیا مردم از دست نابکاری کاربان‌ها و کاوی ها نجات خواهند یافت ؟ و آیا روزی خواهد رسید که‌این شراب نجسی که مردم‌را بوسیله آن فریب می‌دهند، ریشه آن اززمین کنده شده‌واثرش ازجهان کم شود؟ (یسنا۸ ٤ر۱۰)

در جای دیگر گوید :

«این گمراهان همه جا قربانی میکنند و حیوانات رامیکشند واز عمل خود نیز خرسند هستند» (یسنا ۳۲)

مزدیسنا

زردشت مردم را بدین مزد سنا یعنی دین توحید که‌مردم‌رااز شرك بخدا و بت‌پرستی منع میکرد دعوت نمود

زردشت همه معتقدات مغها یعنی مجوسهای قدیم را باطل‌شمرد و گفت :

نه نیرو های زیاد برای خیر و نه خدایان بیشمار برای شر هیچکدام نیست ، فقط یك خدا هست وآن اهورامزدا است که همتا ندارد، یکتاست، پاك، خدای حق و نور ، خالق حکیم و تواناست که هیچکس در خدائی و پادشاهی او شرك نیست ، قوای روحی که گمان‌میکردند خالق خیر یاشراند، خالق نیستند. بلکه‌خودآنها‌مخلوق اهورامزدا محسوب میشوند، خداوندان خیر بنام امشاسپندان و « یزتا» یعنی فرشتگان خوانده میشوند

آریائی های فارس در اوایل امر مثل برادران آریائی خود در هند ، مظاهر طبیعی را میپرستیدند ، سپس خورشید رامورد تکریم و پرستش قرار دادند، بعدها آتش جانشین خورشید شد، زیرا از میان عناصر مادی، تنها آتش منشاء ومنبع نور و گرما بود.

هندیها و یونانیان قدیم هر دو به خدایان خیر و خدایان شر معتقد بودند، ایرانیان قدرت خدائیرا بدو نیروی مساوی تقسیم نمودند خدای نیکی که منشاء فعالیت و رفاه زندگی بود وخدای شر که همه بدیها و نابکاریها ازو سرچشمه میبافت .

در این زمان، برای پرستش آتش درکوهها معابد و قربان- گاههائی میساختند، این معابد بوسیله روحانیانی بنام مغ «موگوش» اداره میشد و همین کلمه بعدها نماینده آتش پرستی شد که بعربی و عبری مجوس خوانده میشد.

درگاتها کلمه مجوس به «کارپان» و «کاوی» نام برده شده است .

زبان شناسان عقیده دارند کلمه کارپان پهلوی بسا احتمال دارد که همان کلمه «کلپ» سانسکریت باشد که معنی انجام مراسم دینی و شعائر مذهبی را میدهد . اما کلمه «کاوی» همان کلمه «کوی» سانسکریت است که بمعنای شاعر آمده و در زبان اوستا نیز بجای کلمه ساحر استعمال شده است.

چه خوش که شاعر را یکی از فرقه ساحران بدانیم چه : ان من البیان لسحرا .

بیشتر آنچه در کتب « ویدا » از شعائر مذهبی و پرستش خدایان و قربانی های هندیها میبابیم، کم وبیش دربین قبائل ماد و پارس که غلب کشاورز بودند رواج داشت . از آن جمله نوشیدن

اخلاقی آن است، دردین زردشت اخلاق ازدین جدا نیست بلکه‌جزء دین است همچنانکه در یونان نیز چنین بود . ازینجهت در نزد زرتشتیان دین در حکم یك شعار ملی نبود کــه فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت‌پذیرد ، بلکه در حکم قانون ورژیم‌زندگانی فردی‌محسوب میشد.

پاکی نفس ونیکی کردار محوری بودکه تعالیم زردشت بر گردآن میچرخید. دردین زردشت بایدپندارو گفتارو کردارهمه جا بااین قانون مذهبی توافق کامل داشته باشند . قانون فوق در سه جمله «هومت» «هوخت» و «هوورشت» که به‌پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك ترجمه شده است خلاصه میشد.

همانطورکه پروفسورگرندی‌میگوید، دین زردشت‌دین‌حقیقت وعمل بود واین‌حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه میریخت‌ومکارم اخلاق وعنصر مرکزی این دین را فراهم میکرد

دین زردشت اصولا از شائبهٔ بت پرستی مبرا بوده وبه هیچ شکلی از اشکال پرستش بت‌ها را اجازه نمیداد . مدتهاکه براین‌دین گذشت، تحریف و تبدیل در آن راه یافت اگرچه پیروان‌آن‌معذالك هرگزرو به بت‌پرستی نیاوردند. ازاین‌نظرملکم‌خان درکتاب‌خودموسوم به «تاریخ ایران»گوید «پارسیان در میان سایر ملل قدیم تنها ملتی هستند که در هیچ یك از ادوار تاریخی خود به بت پرستی روی نیاوردند . »

هندیان قدیم نیز به یگانگی خدا عقیده داشتند ولی این‌عقیده از میان خاصان قوم تجاوز نمی‌کرد و عامه مردم بیشتربت پرستی را شعار خود قرار داده‌بودند.

در گاتها ـ که قسمتی از اوستاست ـ نام عده ای از ان مصادر خیر را میتوانیم یافت که از آن جمله «اشا» «هوفنا» «خشترا» «ارمتی» «هوروتات» «امرتات» را میتوان نام برد.

در کتب ضمیمه اوستا نام فرشتگان دیگری نیز می تـوان یافت و در قدم روز ها و ماهها را پارسیان به نام همین فرشتگان خوانده اند

هم چنین زردشت تصریح کرد که برای امور شر خدائی نیست بلکه مظهر آن «انگره می نیوش» یا شیطان نام دارد ، بعدها نام او تحریف شده و اورا به نام « آنرومین» خوانده‌اند بالاخره باز هم تحریف و به «اهرمن» مشهور شد.

عنصر اساسی دین زردشت عبارت است از اعتقاد به زندگی دنیای دیگر، زردشت گوید که زندگی انسان بامرك او دراین دنیای مادی پایان نمی‌پذیرد، بلکه بعداز زندگی این دنیا، زنـدگی دیگری در انتظار اوست، و آن حیات ـ حیات دوم ـ دوجنبه میتواند داشته باشد ، دنیای خوشبختی و دنیای بدبختی، کسانی که دردنیا به نیکی روزگار گذرانیده‌اند به‌دنیای سعادت داخل خواهند شد و آنها که تن به پستی وفسق نهادند، عالم بدبختی در انتظار آنهاست

اعتقاد به بقای روح نیز ار معتقدات اسلی دین‌زردشتی است در این دین جسم را فنا پذیر میدانند ولی جان پس‌از مرك باقی‌است و جزای خودرا بر اساس آنچه در دنیا کردخواهد دید .

مهمترین چیزیکه در دین زردشتی جلب نظر میکند ، قانون

ازین ثنویت هیچ دینی مبرا نیست، نهایت درجات آن در ادیان مختلف فرق میکند ، دین یهود وعیسی واسلام هر کدام معتقد به وجود شیطان هستند، اگر درست در واقعیت انگره مینوی اوستا و شیطانی که در کتاب خلق- تورات - ازآن نامبرده دقت کنیم، تفاوت ذاتی میان آن دو نخواهیم یافت .

در اینجا یك مسئلهٔ اساسی در برابر ماست: آیا در دنیا چیزی که سزاوار نام گذاری خیر و شر باشد؟ و آیا آنچه را که ما بنام خیر و شر می نامیم در دنیا وجود خارجی دارد یا اینکه فقط یك تاثیری است که در روح ما پیدا میشود؟ این یك مسئله است که اگر به عقیده دوم آن معتقد باشیم . محلی برای وجود شیطان یا انگره مینو نمیتوانیم یافت. ولی اگر واقعا بگوئیم در دنیا خیری و شری هست ، هیچ چاره‌ای نیست که ثنویت را بشکلی از اشکال قبول کنیم و گرچه نامی غیر از آنچه گفتیم بر آن بگذریم بازهم جای خودرا در معتقدات مذهبی ما باز خواهد کرد .

افلاطون در این باره در کتاب خود «جمهوریت» قول سقراط را نقل میکند بدین مضمون : شر اصولا در دنیا بیش از خیر بوجود میآید، اگر محال باشد که خداوند را علت شر بدانیم، ناچاریم منشاء آن را در وجود دیگری بیابیم. وهمین بحث است که ما را به شیطان یا انگره مینو آشنا میکند،

کتاب خلق - تورات- داستان آدم و شیطان را بما باز میگوید و اوستا افسانه جم و انگره مینو رابگوش ما میخواند حقیقت در این دو داستان یکی است اگرچه در نام و شکل اختلاف دارند و عبارت شتی است.

دین زردشت در این مسئله تفاوتی بین خاص وعا ندم‌ارد و کلیه پیروان آن یکتا پرستی را پیشه کردند و اگر ادعا کنیم که تاریخ قدیم جزدوتن ندیده است که در دنیای بت پرستی آنزمان مردم را به‌یگانه پرستی دعوت کنند اشتباه نکرده‌ایم :

این دو پیغمبر عبارتند از ابراهیم علیه‌السلام از قوم سامی و زردشت پیغمبر از ملل آریائی »

زردشت و ثنویت

مدتها مردم گمان داشتند که دین زردشت بر اساس ثنویت (*Ditheism*) یعنی اعتقاد به وجود دوخدا (خدای خیروخدای شر) بنا شده است . هم چنانکه مغ ها نیز قبل از زردشت چنین — اعتقادی داشتند .

اما بعدها پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که این گمان خطا بوده است، صحیح است زردشت اعتقاد به دو اصل — اصل خیرواصل شر— دارد ولیکن هیچوقت آندو را بصورت دوخدا و برابر یکدیگر نشان نداده است و فقط مغ‌ها — قبل ازاو —چنین اعتقادی داشتند . زردشت این‌مطلب‌را بکلی انکار کردو « اخلاق ثنویت » راوارددانست نه اینکه درکار خدا ثنویت را قبول کند.

بعضی از پارسیان زردشتی عصرحاضر کوشش دارند ثابت کنند که ثنویت اصولا در دین زردشت نبوده است. ظاهرا این ادعا نبایداز تکلف خالی باشد، ثنویت هست نه‌درباره خدا ، بلکه دربارهٔ منشاء خیرو شر، زردشت میگوید دواصل وجود دارد اصل خیر واصل‌شر ، آنکه جلب شر می کند انگره مینو یا اهرمن است که همان شیطان باید خواند .

این عصر است که ندای دین زردشت را در کتیبه های جاودانی داریوش برپیشانی کوهها میخوانیم ، یکی ازین کتیبه ها که دو هزار وپانصد سال گذشت زمان را دیده است مینویسد :

« خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و بسلطنت مملکتی رسانیده که بزرك است و مردان و اسبان خوب دارد. »

درکتیبه دیگر میگوید :

« داریوش شاه گوید ، اهورامزدا مرا به فضل خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیاد گذاردن صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد ، ای اهورامزدا ، مراوخانواده مرا وهمه سرزمینی را که بمن سپردی در حمایت وحفظ خود قرار ده ودعای مرااستجابت کن . »

دعوت به راه راست

در جای دیگر گوید:

« ای انسان، آنچه اهورامزدا امر کرد بتو میگویم ،از راه راست مگرد ، اندیشه بدمکن و ازگناه بپرهیز »

فراموش نکنیدکه داریوش پسرعم کوروش بوده است وفقط ۸ سال پس از مرك او جانشین او شده، ازاین نظر آنچه که داریوش میگوید، چنان است که کوروش گفته باشد و در حقیقت زبان حال کوروش است و همه اینها که داریوش گفت و موفقیت خودرا بنتیجه فضل ورحمت خدای شمرد،مطابقت دارد با این آیه که اززبان ذوالقرنین در قرآن آمده است« هذارحمة من ربی»(۹۸)

روح اخلاقی مزدیسنا

محققین عصر حاضر عموما عقیده دارندکه تعالیم زردشت در ترقی و پیشرفت روح فکری و اخلاقی انسان دل بزرگی بـازی کرده است.

این دین در پانصد سال قبل از میلاد چنان اخلاق ایرانیان ماد و پارس را پاك و تطهیر کرده بود که مردم یونان وروم در برابر آنان از لحاظ درجات اخلاقی بسیار پست‌تر بودند،

دینی که هدف و منظور آن، صفای زندگی فردو برکناری شخص ازپیروی کارهای ناپسندیده است، سزاوار بودکه پایه‌های کاخ اخلاق و خصائل حمیده‌رادووجود مردم بناسازد.

چه‌کسانی باین مطلب شهادت داده‌اند؟ شاهدین این موضوع کسانی هستندکه نه تنها با پارسیان دوست نبودند بلکه‌کمال دشمنی و خصومت راداشتند، باهمه اینها نتوانستند فضائل اخلاقی ایرانیان را ندیده گرفته سرسری بگذرند، در این باره هرودوت وگزنفون هر دو اعتراف می‌کنند که فضائلی‌که وجود ایرانیان بدان زینت یافته در یونانیان نیست.

این جمله راهم از پروفسورگرندی درپایان کلام‌خود بیاوریم که گفت: صفاتی‌که از نقطه نظر راستی و پاکی ومحاسن‌اخلاق در ایرانیان باستان دیده‌ایم، در هیچیك از ملت های معاصر آنان‌نمی - توانیم یافت..

کتیبه‌های داریوش

دین زردشت دردوره داریوش به اوج‌کمال رسیده بود، در

آوری کرد ، گفته میشود اردشیر بابکان نیز کتاب اوستا را از نو جمع کرد .

مسلم بود که اصول وخصوصیات دین دراین مدت بسیارتغییر و تحریف یافته و حتی مسخ شده بود . دین زردشتی در این زمان ، دین خالص نبود، بلکه مخلوطی ازعقاید مجوسی قدیم و عقاید یونانی و زردشت بشمار میرفت و البته تفسیر موبدان و تشریح و حاشیه نوشتن وگفته آنها نیز کار را بجائی میرساند که دین را از اصل دور می ساخت.

اسلام و زردشتیان

روزی که اسلام ظهور کرد ، دین زردشت همین طور تحریف شده و معروف بنام مجوسی بود ، پیغمبر اسلام (ص) با اصول آن اختلاف نداشت و فرموده بود که با آنان - زردشتیان - مثل اهل کتاب رفتار کنید :

« سنوابهم سنة اهل الکتاب » .

از نجهت مشاهده میکنیم که اسلام زردشتیان را در مقام مشرکین قرار نداده است بلکه آنان را تامقام اهل کتاب بالا برده، همچنانکه باصول دین یهودونصاری نیزاعتراف فرموده است.

همچنانکه اسلام اصول دین یهودونصاری را محترم شمرده و فقط با عقاید تحریف وتبدیل شده آنان مخالفت داشته ، در اصول با دین زردشتی نیز موافقت نموده و فقط مجوسیت تغییر پذیرفته را انکار نموده است .

تحریف و تغییر مزدیسنا

انحطاط دین زردشت از قرن سوم قبل از میلاد شروع میشود و در این قرن است که عقاید مجوسی دوباره سربلند میکند و موثرات خارجی نیز در آن تاثیر مینماید تا جائیکه می بینیم این دین - دین کوروش و داریوش - در عصر امپراطوری رومی ها و زمان آنتونی کاملا بشکل دیگری تغییر یافته، سادگی اولیه خود را از دست داده و چنان عقاید ناباب در آن راه یافته و آنقدر پیرایه یافته که اگر خود زردشت باز آمدی آنرا باز نشناختی .

حقیقتی که نباید آنرا ندیده انگاشت این است که هجوم اسکندری تنها از لحاظ سیاسی دولت پارس را خردنکرد ، بلکه پیکر دین مقدس و ملی پارس راجریحه دارساخت .

یك داستان باستانی پارس میگوید که کتاب دینی مقدس زردشت روی دوازده پوست گاو باآب زر نوشته شده بود.

این کتاب در ایام هجوم اسکندر به آتش سوخته شد . البته این فته که کتاب روی ۱۲ پوست گاو نوشته شده باشد شاید مبالغه آمیز باشد، اما چیزی در آن شك نیست اینست که هجوم اسکندر با اوستا کتاب زردشت همان کرد که غارت بخت النصر باتورات نمود، زیرا پس از این دو غارت، هردو دین سرمایه اصلی خود را که کتاب مقدسشان باشد از دست دادند .

پانصد سال پس از اسکندر که امپراطوری ساسانی تشکیل شد پارسیان بفکر ایجاد یك رفورم در دین زردشتی افتادند، وهمانگونه که عزرای پیغمبر تورات را پس از پایان یافتن دوره اسارت بابل جمع-

شده بود ترجمه نمودند و ابوحمزه اصفهانی نیز در کتاب خود چندین بار از آن ترجمه نام میبرد.

مسعودی و بیرونی نیز از ترجمه اوستا سخن می گویند که مینویسند که شامل ۲۱ جزء و هرجزء آن قریب ۴۰۰ صفحه دارد. مخصوصا از دو جزء آن نام برده میشود یکی جزء «جسترشت» که در آن از ابتدا و انجام دنیا سخن میرود، جزء دیگر «هادوخت» محتوی اندرزها و پندهای اخلاقی است.

متاسفانه این نسخه اوستائی که در قرن چهارم هجری وجود داشته و ابوحمزه بدان تصریح نموده، نایاب گردیده و در کتابخانه‌های امروز دنیا اثری از آن نیست.

آنچه راکه ما اکنون اوستا مینامیم، یك جزء ناقص از همان اوستای ساسانی است که بوسیله پارسیانی که به هند مهاجرت کرده‌اند بدست ما رسیده است و ازین نظر نیز مدیون مستشرق فرانسوی آنك تیل هستیم که تحقیقات علمی و فداکاریهای او مارا بااین جزء از اوستا آشنا کرد.

محتویات این جزء شامل پنج فصل ازگاتها است که ممکن است از زمان زردشت باقیمانده باشد و بقیه بعد از آن تدوین گردیده است.

از امیرالمومنین‌علی‌علیه‌السلام روایت‌شده است که فرمود من میدانم زردشتیان شریعتی دارند که بدان رفتار میکنند و کتابی که بآن ایمان‌دارند، بنابراین باآنان همان معامله اهل‌کتاب‌راروادارید.

مسلمین عقیده داشتند که دین زرردشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه به‌توحید دعوت می‌نموده و ازینجهت‌زردشت ازپیغمبران باستانی بشمار بوده است . فردوسی در شاهنامه جاودانی خوددرتایید این عبارت گوید :

مگوئی که آتش پرستان بدند

پرستندگـان نیك یزدان بـدند

ابوریحان بیرونی که در همان عصر فردوسی میزیسته‌وتواریخ قدیم را تحقیق مینموده است در « آثارالباقیه » آنطورکه‌ظاهراست بین مجوسی وزردشتی فرق میگذاشته است.

شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی مقتول درکتاب خود «حکمت‌اشراق» نه تنها تصریح داردکه زردشت پیغمبر بوده است ، بلکه بین زردشتی و مذهب «افلاطونی جدید» توافقی دریافته و پس از او شارح‌حکمت‌اشراق، علامه قطب‌الدین شیرازی نیز عقایداو را تایید مینماید.

از میان متصوفین هند، صوفی پاك سرشت و روشنفکرمیرزا مظهرجان جانان در مقایسه ادیان قدیمه هندوایران چنین‌موضوعی را تایید مینماید .

پس از آنکه عربها آنچه از کتب پارسی قدیم یافتند دست به ترجمه آن زدند، کتاب اوستائی راهم‌که در عصر ساسانی تالیف

یاجوج و ماجوج

اکنون از یاجوج و ماجوج سخن گوئیم، اگر این دورا یافتیم طبعا پیدا کردن سد نیز برایمان آسان میشود.

قرآن در دو سوره از یاجوج و ماجوج نامبرده است، در سورهٔ انبیاء میفرماید. « حتی اذافتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون» (٦١ - ٩٦) در سوره کهف هم که داستان ذوالقرنین را مفصل گوید وذکر کردیم.

دو کلمهٔ اجوج و ماجوج ظاهرا عبری بنظر میرسد ولی در اصل مسلما عبری نیست و دو کلمه بیگانه است که صورت عبری بخود گرفته، یونانیان آن دو کلمه را «گوت» و «ماگوك» گویند، در ترجمه سبعینیه تورات - که قبلا از آن نامبردیم - باین شکل استعمال شده و بعدا در زبانهای اروپائی بصورت سایر اشکال درآمده است.

اولین بار این نام در تورات در کتاب خلق آمده و آن موقعی است که خروج ملت ها را از خانواده نوح شرح میدهد و می گوید: «برای یافت بن نوح این اولاد بدنیا آمد: جمرع، ماجوج، مادی یونان، توبال، مسك و تیراس(١٠ - ٣) در سایر صفحات نیز این اسماء تکرار میشود، در کتاب حزقیال که شرح خواهیم داد - بصورت واضحی ذکر شده و درمکاشفات یوحنا نیز پیشگوئی در باره ظهور آنها آمده که مربوط به عهد جدید است.

این اقوام چه طوایفی میتوانند باشند؟ شواهد تاریخی می - گوید که قومی بدوی ووحشی در دامنه‌های شمال شرقی بوده‌اند که سیل هجوم آنان از قرون ماقبل تاریخی تاقرن نهم میلادی بطرف کشورهای

سد یأجوج و مأجوج

دیگر از بحث درباره شخصیت ذوالقرنین فراغت یافتیم و چیزی فروگذار نکردیم جز انکه نظری به مسئله‌سد یاجوج ماجوج بیفکنیم، بایددید ازکدام سد میخواهیم سخن گوئیم؟ ودر کدام صفحات تاریخ و روی چه نقشه‌ای اززمین آنرا جستجو کنیم!

اول باید متذکر شدکه در قرآن برای بنا این‌سد دو صفت متمایز ذکر شده، یکی‌اینکه سدرا دربین دودیوار طبیعی بلند بر پای داشته‌اند و دیگر آنکه جزء مصالح بنای آن بیش از حد آهن بکار رفته است، روی این اصل باید اولا در یك دره کوهستانی سد را بیابیم، و ثابت کنیم دیوار بیش‌از سنك‌وآجر آهن درآن مصرف‌شده و راه عبور ومرور دره کوهستانی‌راقطع می‌نموده است.

همین دووصف‌کاملا مارا آگاه‌میکند، مفسرین ماکه از این دوتوصیف چشم پوشیده‌اند، هرجا دیواری دیدند آنرا سد ذوالقرنین خواندند ، مثلا مرحوم اسید احمد یکی از محققین بزرك معاصر ، دیوار چین‌را مورد نظر قرار داده وگوید سد ذوالقرنین است. حال آنکه این دیوار به هیچوجه نمیتواند سد ذوالقرنین باشد ، زیرا که‌در دره‌کوهستانی بنانشده وثانیا مصالح آن آهن نبوده بلکه یك دیوار سنگی است که صدهامیل طول‌دارد.

آسیای غربی و جنوبی درجنوب ومغرب آن واروپا درجهت شمال غربی آن واقع شده است

از روزی که قبائل آن شروع به کوچ نمودند، بعض از آنها در آسیای وسطی و برخی دیگر پیش رانده و به اروپا نیز رسیدند و یا آسیای غربی و جنوبی را مورد نظر قرار دادند.

بیشتر قبائلی که ازین سرزمین در سایر نقاط آسیا پراکنده شده‌اند، خصوصیات روحی و جسمی خودرا کم کم از دست داده‌اند و خود بصورت یك ملت مشخص در آمدند، منتهی تا مدتها سیل کوچیدن قبائل از سرزمین اصلی ادامه داشت. سرزمین اصلی تا قرون اخیر بدویت خود را ازدست نداده بود ولی دسته هائی که از آن کوچیده بودند کم کم کمال همنشین در آنها اثر کرد و شهر نشین شدند و گذشته را از یاد بردند. به کشاورزی و صنایع دستی پرداختند وزندگی ساده‌ای پیش گرفتند.

امـا قبائل سر زمین اصلی کماکان بحـال وحشی و بربریت بودند و ازین نظر دائما خطری بزرك برای قبائل شهر نشین و تمدن یافته محسوب میشدند.

زمانهای هفت گانه خروج یاجوج و ماجوج

اکنون میتوانیم خروج اقوام مذکوررا به هفت دوره تقسیم کنیم. دوران اولیه آن مربوط میشود به زمانهای ما قبل تاریخ و آن از روزی است که قوم مربور مجبور به مهاجرت ازشمال شرقی به داخله آسیا شدند.

دوره دوم در اوایل دوران تاریخ است در زندگی این قوم

غربی و جنوبی جاری بوده است.

در دورانهای مختلف به نامهای مختلف نامیده میشوند ، در ازمنه‌ی اخیر در اورپا آنها را «میگر» ودرآسیا «تاتار» نامیده‌اند معلوم شده است که در حدودسال ۶۰۰ ق.م یك دسته از آنان درسواحل دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنه کوههای قفقاز آسیای غربی را مورد هجوم قرارداده‌اند.

یونانیان در آن زمان آنانرا بنام سیت نامیده‌اند و بهمین اسم در کتیبه داریوش در استخر نیز ثبت است ، باید مطمئن بود که قومی که از آنان به کوروش شکایت برده شده و کوروش سدی آهنین در برابر آنان بنا نهاده است، همین‌ها بوده‌اند .

این نقطه شمال شرقی از دنیای آنروز به مغولستان(منغولیا) موسوم بود و قبایل کوچ نشین آن «منغول» نامیده میشوند ، منابع چنین بما میگوید که اصل منغول کلمه «منگوك» یا «منچوك» بوده است و در هردوحال این کلمه باکلمه‌عبری ماجوج بسیار نزدیك است که یونانیان نیز «میگاك» میخوانده‌اند .

در تاریخ چین از قبیله دیگری در این سرزمین نامبرده می شود که بنام «یواشی» خوانده میشده‌اند و ظاهرا باید همین کلمه در طول قرون تحریف یافته و به‌صورت «یاجوج» عبری درآمده باشد

مغولستان

یك قسمت مرتفع از کره زمین ، که‌درشمال شرق آسیا واقع و بنام مغولستان و ترکستان چین خوانده میشود ، ازقدیم مرکز تجمع قبائل بیشماری بوده است . چین در طرف مشرق آن قرار دارد ،

به «هون» تبدیل شد در همین زمان امپراطور چین موسوم به‌شین — هوانك‌تی دیوار بزرك چین را در برابر هجوم آنان برپای داشت که هنوز هم باقی است ، و بنای این دیوار از سال ۲٦٤ ق.م. شروع‌شده و درظرف ده سال پایان یافته است. چون دیوار ازهجوم اقوام‌مزبور به چین جلوگیری‌کرد طبعا مجددا متوجه آسیای وسطی‌شدند.

دوره ششم هجوم قبائل فوق را باید درقرن چهارم میلادی جستجوکرد و این دو زمانی است که زیر لوای فاقد بزرگشان آتیلا به اروپا هجوم بردند و امپراطوری و تمدن روم را یکباره پایـان بخشیدند. دوره آخر - دوره‌هفتم- مربوط به قرن ۱۲ میلادی است که طوایف زیادی از سرزمین مغولستان به رهبری چنگیزخان به آسیای غربی هجوم بردو تمدن عربی وشهر بغداد را برانداخت.

با این مختصر شرح ، متوجه شدیم کـه آسیای غربی قرن نهم قبل از میلاد تاقرن۱۲ میلادی همه جا مورد هجوم این قبایل بود فقط در یك موقع این حمله‌ها متوقف شد و آن زمانی‌بود که کوروش ظهورکرد ، ناچار باید پذیرفت که قبائل سیت‌همان‌قوم‌یاجوج وماجوج بوده است که کوروش برای جلوکیری از هجوم آنـان به بنای سدی عظیم مجبور شد و از جملهٔ آنان بآسیای غربی جلوگیری کرد و اگر بتاریخ دقت کنیم پس از زمان‌کوروش دیگر صحبتی از این غارت ها نمی‌آید. ازکجا بغارت دست میزدند؟ مورخین یونانی مینویسند که از دره‌ای که در جبال قفقاز واقع است. این‌دره‌تامدتها درحکم‌دروازه‌ای بود که بروی مهاجمین باز مانده بود کوروش برای جلوگیری ناچار بود آنرا قفل‌کند، ازاینجهت سدی آهنین در آنجا بپاکرد

کوچیده دو نمونه مختلف میتوان یافت، حیات بدویت و اولیه وحیات شهر نشین وزراعت. سیل هجوم در این زمان ازسنه ۱۵۰۰ق۰م تاسنه ۱۰۰۰ق۰م ارامه داشت:

دوره سوم از هزاره قبل از میلاد شروع میشود ، در این زمان صحبت از اقوامی وحشی در اطراف دریای خزر ودریای سیاه بمیان می‌آیدکه در هر نقطه بنامی خوانده میشود. بعد ها در حدود سالهای ۷۰۰ق۰م نام قبایل«سیت» به میان میآید که به آسیای غربی هجوم میبرند . در آن زمان شور درکمال مجدوعظمت بود،شهرهای نینوا و بابل برتمام آسیا حکمفرمائی داشت .

هرودوت گوید ، حدودشمالی آشور دائما مورد تهاجم و غارت و یغمای اقوام سیت قــرار داشت ، این حدود شمالی تا کوهــای ارمنستان میرسید، قبائل سیت از تنگنای قفقاز آمده و آبادی هــای دامنه را بغارت میگرفتند . حتی در سال ٦٢٠ ق۰م جمع کثیری از آنان به‌شهر نیوا نیز رسید، که ایران شمالی را هم طبعا غارت نمودند مورخین یونان عقیده دارند که این حادثه یکی از علل بزرك سقوط نینوا بود (هردوث ۱ ۱۰٤)

دوران چهارم را باید درسال ٦۰۰ق۰م شمرد ، در این‌زمان کوروش ظاهر میشود،دوکشور پارس وماد متحد شده‌وشرائط‌یکباره تغییر یافته و آسیای غربی از هجوم قبائل سیت نجات میبابد.

دوره پنجم باقرن سوم قبل از میلاد شروع میشود ، در این زمان قبائل مزبور بجای آسیای غربی متوجه چین میشوند ، مورخین چینی این قوم را به هیونك نو موسوم ساخته اند ، بعدها همین کلمه

کتاب حزقئیل این مطالب رابصورت پیشگوئی گفته و محققین عقیده دارندکه این مطالب بعدا نوشته شده‌و بکتاب الحاق‌شده‌است . بعضی نیز هنگام تفسیر تورات اظهار عقیده کرده‌اندکه مقصودازماجوج همان قبائل سیت است .

سد یاجوج و ماجوج

اکنون از مکانی که سددر آن‌بنا شده بحث کنیم.

این سد در محلی بین دریای‌خزر و دریای سیاه واقع شده است و جائی است که سلسله کوههای قفقاز مثل‌یك دیوار طبیعی راه بین جنوب و شمال را قطع‌میکند و فقط راه در تنگه میان این سلسله کوهها وجود دارد، این‌راه راامروز بنام تنگه داریال میخوانندو در ناحیه‌ولادی کیوکر و تفلیس واقع شده است . هم اکنون نیز بقایای دیوار در این نواحی هست و مسلما باید همان سدکوروش باشد ، در سد ذوالقرنین گفته میشودکه آهن زیاد بکار رفته و بین دوکوه نیز ساخته شده معبر داریال بین دوکوه بلند واقع شده و این سد نیزکه آهن زیادی در آن دیده میشود درهمین دره وجود دارد .

ازکتب ارمنی بهتر میتوان شهادت‌گرفت زیرا بیشتر بوقایع از نزدیك آشنا بوده‌اند، این سد را درکتب ارمنی از زمان قدیم به «بهاك‌کورائی» خوانده‌اند و«کابان‌گورائی » هم میگویند و معنی هردوکلمه یکی است وهمان‌معنی«دره‌کوروش»یا«گذرگاه‌کوروش» میدهند . زیرا «کور» قسمتی از نام کوروش است، آیا این‌شهادت واقعی که الساعه هم وجود دارد نمیتواندکفایت‌کندکه‌سد مزبور را کوروش بناکرده‌است؟

پیشگوئی حزقیل و یاجوج و ماجوج

حزقئیل پیغمبر در موقعی ظهور کرد که یهود در اسارت بابل بسر میبردند ، درسفر منسوب باو که ملتهای مختلف را مخاطب قرار میدهد، در باره یاجوج وماجوج نیز مطالبی‌دارد:

«ازطرف خدای بزرك به‌من ندارسید ، که ای فرزند بشر روبسوی جوج که رئیس سرزمین ماجوج و توپال و مسك است بنمای و به‌او بگوی که خداوند میفرماید دیگر از تو بازگشتم و بجای تو دیگری برخواهم گزید، تمام سربازان وسواران تورا که لباس نظامی دارند و شمشیر می بندند از میان بر میدارم و باکوش‌و توط و دیگران‌رانیز باآنهااخراج خواهم نمود.»

علاوه برآن از جملات این کتاب برمیآید که جوج باافرادش‌از طرف شمال منهدم و شکست خورده ، در « وادی‌المسافرین » واقع در شرق دریا دچارزدوخورد شده‌وکشته میشوند، جسد آنها مانده و متعفن شده وبالاخره مردم آنهارا بخاك میسپارند (۳۸ر۳۹)

در این پیشگوئی گفته میشود که جوج رئیس طایفه «مسك» و«توپال» بود،ازوصف جغرافی آن‌معلوم میشود که باید مربوط بهمان قبائل «سیت» باشد، و حتما کلمه «مسك» همان است که امروز ما بنام «مسکو» میخوانیم همچنین گفته میشود که : ماجوج در وادی مسافرین هلاك شده است و این عین وقایعی است که هنگام هجوم داریوش به اروپا صورت گرفته و قبائل سیت در برابر او بوده‌است داریوش پس ازآنکه به‌سوی دانوب تاخت وقوم مزبوررا به کشت وکشتار رسانید جسد مقتولین مدتها در راه‌ماندکه سواحل دریای تا مدتی بوی‌گندیدگی میداد.

این ناحیه را بنام دربند میخوانند وعقیده دارند که درعصر ساسانی از لحاظ موقعیت بسیار مهم بوده‌است، زیرا معمولا ازطرف شمال ایران مورد غارت قرار میگیرد و در حکم کلید ایران محسوب میشود . اعراب آنرا «باب‌الخزر» و «باب‌الترك» نیز از لحاظ اهمیت لقب داده اند ، و گاهی نیز « کاسپین پورتـــا » یعنی دروازه خزر — خوانده میشود .

دیوار دربند را که بنا کرد؟

مفسرین دراین باره چیزی نمیدانند. مورخین عرب بنای آن را به انوشیروان نسبت می دهند و مسعودی و حموی در این باره مفصلا نوشته‌اند. دراینجا اشکالی‌است و آن اینکه‌مورخ یهودی یوسف که‌درقرن اول میلادی‌میزیسته ازین‌دیوار نام‌برده ومسلما‌اتمام این بنا بانوشیروان نمیرسد دربارهٔاسکندر هم که‌جزئیات تاریخ‌زندگی‌او برما معلوم است هیچ جا اشاره ببنای چنین سدی نشده، اسکندر از راه شام بایران حمله برد وتا پنجاب (هند) بیش‌راند و موقعیکه از پنجاب بازمیگشت در بابل درگذشت. هیچ دلیل وقرینه‌ای براینکه اسکندر برای بنای‌چنین سدی اقدام نموده‌باشد دردست نیست.

مورخ امریکائی معاصر ای. وی جیکسن که در سال ۱۹۰۵ این سد را دیده است مینویسد اسکندر دست به بنای این سد نزده است ولی جانشینان او اینکار را کرده اند و در زمان ساسانی نیز درآن تعمیراتی بعمل آمده است !

دربارهٔ جانشینان‌اسکندر، نمیشود گفت کدام یك‌دست بچنین

از منابع گرجستان نیز همین شهادت‌را میتوان‌یافت، درزبان گرجستان ازقدیم این‌دروازه‌را بنام «دروازه آهنین» میانه ، وترکها آنرا به «دامرکیو» ترجمه کرده‌اند وهم امروز هم بهمین‌نام مشهور است. (نویسنده‌ترکی بنام‌کاظم‌بك درسال ۱۸۴۵ تاریخی بنام «دربند-نامه» بهمین جهت تالیف کرده است)

یکی از سیاحان یهودی مشهورموسوم به‌یوسف که در قرن اول میلادی میزیسته‌است ازین‌سدنام میبرد، قائد رومانی «بلی‌سارس» نیز وقتی باین نقطه حمله برد (۵۳۸ میلادی) این سد را بـه چشم دیده است.ازرود کوروش «کر» هم‌قبلا نام‌بردیم، درکتب ارمنی‌وحتی یادداشتهای انتونی‌جان‌کینسن که درسال ۱۵۵۷ میلادی بایران آمد این‌رود رود سائرس خوانده میشود .

علاوه بردیوار آهنی . یك دیوار سنگی‌نیز در معبر داریال وجود دارد. در ساحل غربی بحر خزر شهرکی است بنام دربند کـه اعراب آنرا باب الابواب میخوانند و درهمین منطقه کوهستانی است. یك‌دیوار سنگی ازقدیم در این‌شهر نیز یافت میشودکه از بحر خزر شروع وتا ارتفاعات کوهستانی میرسد، قریب سی‌میل طول آن است وجزاز درمخصوص این دیوار نمیتوان بشهر داخل‌شد.

همه این سدهارا‌میان شمال و جنوب رامی‌بسته‌است‌مسلم‌است که این‌دیوار هاقبل‌ازاسلام‌نیز وجود داشته و این شهر اززمان‌ساسانی بنام دربند خوانده شده بواسطه همین دیوار مورخین بـزرك مثل استخری و مسعودی و مقدسی و یاقوت‌حموی وقزوینی و غیرآن‌عموما

ندارند فقط جریان بنارا به تفصیل شرح میدهند ومیگویندمثلاچگونه دیوار قسمتی از آن درداخل دریا بناشد و چه‌وسائلی برای بنای آن بکار رفت‌وغیره البته دلیلی نداردکه ما دیواردربند را متعلق‌به زمان انوشیروان ندانیم یك مطلب هست و آن اینکه چرا یوسف مورخ بنای سد داریال را به اسکندر نسبت داده . اینجا یافریب شهرت عمومی اسکندر را خورده و یا یك اشتباه تاریخی بدو دست داده است .

اساطیر و داستانهای قدیم بعد ازفتوحات اسکندر اغلب کار- های خارق العاده را باو نسبت میدهد . اگر تواریخی که درشرح حال اسکندر نوشته شده مطالعه شود خواهیم دیدکه همه‌جا صحبت‌ازاعمال خارق‌العاده و شگفت اسکندر است‌و پس‌از ترجمه درکتب عربی نیز رایج شد. چنانکه نظامی پس ازآنکه «اسکندرنامه» را بنظم‌آورد ازهمین مواد استفاده‌کرده و از تاریخ‌داستانی شیرین بوجود آوردو همین مطلب بنای سدراهم درآن گنجاند .

بعضی مورخین دیگر مثل تاسیت و لیدس از باب الخزرو دربند نام میبرند بدون اینکه اشاره کنند اسکندر چنین سدی در آنجا بناکرده باشد .

بعضی مورخین دیگر اشتباه بزرگی در موقعیت کوههای‌قفقاز نموده‌اند. مثلا بعضی تصورکرده‌اندکه سلسله‌کوههائی در شرق‌دریای خزر بنام قفقازهست. شاید مقصودشان کوههای افغانستان وشمال‌ایران باشد در هرحال اسکندر باین نواحی نیزگذشته است بدون اینکه‌در آنجا سدی‌بناکرده باشد درهرحال باتوجه بآنچه در مقدمه آوردیم همه این حدس‌ها باطل‌خواهدبود.

کاری خواسته است بزنند وعلت آن چه بود؟ و چرا مورخین چنین کار مهمی راندیده گرفته‌اند همانطور که نسبت بنای سد به اسکندر واهی است به جانشینانش هم هیچ دلیل تاریخی ندارد.

درباره دیوار سنگی دوم نویسندگان دچار اختلاف عقیده شده و جمعی به‌اسکندر و برخی به انوشیروان نسبت میدهند بعلاوه آن را باسد اول که مقصود ماست و آهنین است مخلوط مینمایند، درصورتی که طبق قرائنی که گفتیم بنای سد اول مسلما جز بکوروش بکس دیگری نمیشود نسبت داده شود.

در این محل دودیوار است، لازم نیست که هردورا در یك زمان ساخته باشد، آیا دیواری که موخ یوسف یهودی از آن نام میبرد همان دیوار دربند است یا سد داریال؟ اگر مقصود دیوار دربند باشد نمیشود آنرا به انوشیروان نسبت داد زیرا زمان یوسف مورخ قبل از زمان انوشیروان بوده است.

از لحاظ شواهد تاریخی که نگاه کنیم متوجه میشویم که یوسف مورخ در تاریخ خود به دیوار دربند نظر نداشته بلکه مقصودش سد داریال بود که در قرن چهارم قبل از میلاد بدست کوروش بناشده است یعنی قریب پانصدسال قبل از زمان مورخ.

اما دیواری که مورخین پس ازعصر یوسف نامبرده‌اند همان است که بنام دیوار خزر نامیده شده ومسلما جز دیوار دربند نمیتواند بود، زیرا سد داریال را نمی‌توان بهیچوجه بنام دیوار خزر یا دیوار دربند خواند.

مورخین عرب هم دلایل زیادبرای استناد بنای آن به انوشیروان
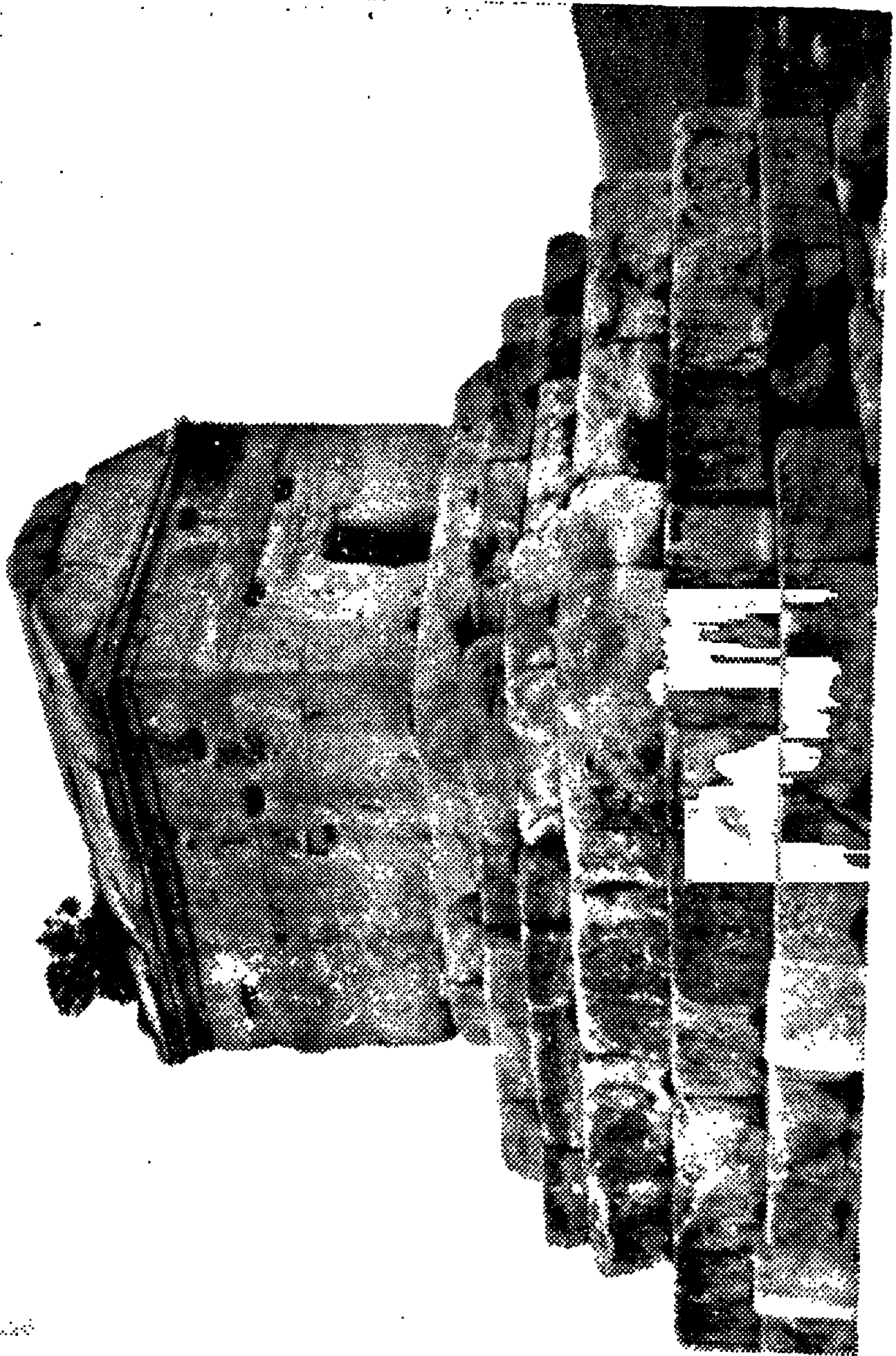
پاسارگاد -(مشهد مرغاب)مقبره کوروش کبیر

وضع سیاسی قرن نهم و اهمیت دربند

یك مسئله واضح وروش است وآن اینکه اسکندر به حدود شمال ایران چندان اهمیت نمیگذاشت در صورتیکه انوشیروان بدان اهمیت تام قبائل بود و ازین نظر مجبور بـه ساختن دیوار عظیم دربند گردید .

در زمان کوروش بزرگترین خطر متوجه آسیای غربی از طرف قبائل «سیت» بوده و راه غارت وحمله و هجوم آنان نیز از تنگه داریال میگذشت.

بعدها تغییرات وضع جغرافیائی پس‌از هزار سال طبعا خطر اقوام سیت راکمتر ساخت ودرعوض خطربزرگی در زمان انوشیروان ازطرف روم شرقی وامپراطوری بیزانس که با امپراطوری ساسانی رقابت داشت متوجه ایران شد .

رومیها نه‌تنها از طرف مغرب وازراه ترکیه بایران حمله‌ور میشدند بلکه افراد آنها که در شمال و دشتهای اورال و نواحـی اطراف دریای خزر نیز منتشربودند شمال ایران را مورد هجوم قرار میدادند و ازاین نظر انوشیروان مجبور بود برای جلوگیری ازین تهاجمات وسائل دفاعی آنجارا محکم سازد و امر به‌بنای دیواربزرك دربند برای مقابله با مهاجمین بدهد.

پایان